



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب دوم



فهرست مطالب

- سوال ۱: برخی از سایت‌ها نقل قول‌هایی از علمای به نام دارند «مبنی بر این که ظهور نزدیک بود اما بداء حاصل شد و به تعویق افتاد!» آیا این اقوال صحت دارد؟ مگر نه این است که حتی حضرت امام زمان (عج) نیز از زمان ظهور خبر ندارد؟ ۳
- سوال ۲: بین حکم ارتداد و آیهی «لا اکراه فی الدین» تناقض می‌بینم؟ پاسخ این شبهه چیست؟ ۴
- سوال ۳: پیشنهاد می‌کنم تصاویر منفی آقایان کربوی و موسوی را از سایت یا حداقل صفحه اصلی بردارید. چه بسیاری افرادی که طرفدار آنان بوده و شبهه هم دارند و با دیدن این عکس‌ها ارتباط نمی‌گیرند! ۶
- سوال ۴: در اثبات ولایت فقیه به روایات و احادیث استناد می‌گردد، اما بعضاً صحت احادیث را مورد تردید قرار می‌دهند. چگونه می‌توان صحت احادیث را اثبات کرد؟ ۷
- سوال ۵: اصطلاحی در میان مردم وجود دارد به نام «مرغ آمین». آیا چنین موجودی با اوصافی که گفته شده واقعاً وجود دارد؟ ۸
- سوال ۶: آیا اکنون که مبرهن است پادشاه و شاهزادگان سعودی با درآمد حجاج به لُهو و لعب در آمریکا و اروپا پرداخته و به رژیم سفاک صهیونیسم (اسرائیل) کمک می‌کنند، آیا باز هم حج یا زیارت خانه‌ی خدا واجب و لازم است و کمک غیر مستقیم به آنها نیست؟! ۱۰
- سوال ۷: آیا صحت دارد که در قرآن کریم آمده است: خداوند عده‌ای را به شکل بوزینه و خوک درآورد؟ مگر می‌شود انسان را به جرم شرک یا گناه به شکل حیوانات درآورد؟ ۱۱
- سوال ۸: جایگاه ادیان الهی غیر از اسلام و تکلیف پیروان آنها نزد خداوند چیست؟ ۱۴
- سوال ۹: در اینترنت گزارشاتی از انسان‌های سنگ شده می‌دهند! چطور ممکن است انسان سنگ شود؟ آیا صحت دارد؟ آیا برای آنها هم پیامبری آمده بود؟ ۱۶
- سوال ۱۰: با دلایل «عقلی» و نقلی بیان کنید که چرا حوادث طبیعی را عذاب الهی می‌دانیم و نه قهر طبیعت و یا یک سری حوادث معمول و عادی؟ ۱۷
- سوال ۱۱: اگر روایت می‌گوید: امام زمان (ع) دنیا را پس از آن که پر از ظلم شود پر از عدل و داد می‌نماید، پس توجیه کسانی که معتقدند باید فساد بیشتر شود تا ظهور برسد صحیح است. لطفاً پاسخ دهید ۱۹
- سوال ۱۲: چرا کشورهای غیر مسلمان وفور بارش باران وجود دارد، اما در کشور اسلامی ایران چنین نیست؟ ۲۰
- سوال ۱۳: آیا می‌توان در دعا مستقیماً ائمه را مخاطب قرار داد و مثلاً شفا خواست؟ آیا حمد و ثنای ائمه اشکال دارد؟ آیا یا علی مدد گفتن شرک است؟ ۲۱
- سوال ۱۴: نحوه‌ی استفاده از قرآن چگونه است؟ آیا از ظاهر همه آیات می‌توان استفاده کرد یا باید با تفسیر خواند؟ ۲۳
- سوال ۱۵: آیا تعصب داشتن (به پیامبر اکرم ص، اهل بیت ع، قرآن، دین، ولی فقیه و...) بد است یا خوب؟ ۲۵
- سوال ۱۶: چرا به رغم گذشت سی سال از انقلاب، صدا و سیما هنوز با آرمان‌های امام^(ره) فاصله دارد؟ ۲۶

سوال ۱۷: آیا رونق بازار موسیقی های فاسد و هرزه خوانی ها در قبال محدودیت موسیقی فاخر و سنتی و ... از بی توجهی و در مجموع شاهدهی بر نیاز فطری به مقولهی موسیقی، جشن و در کل شاد بودن نمی باشد؟ ۲۷

سوال ۱۸: سطح زندگی انسان باید طبق چه معیارهایی باشد؟ آیا سطح تحصیلات و سطح درآمد نباید هیچ تاثیری در رفتار انسان داشته باشد؟ منظور از شأن اجتماعی چیست؟ ۳۰

سوال ۱۹: نظر قرآن راجع به شعر و شاعری چیست؟ می گویند: آیا رفتار مهربانانهی پیامبر با آنها به خاطر مصلحت بوده است؟ ۳۲

سوال ۲۰: منطق حکم می کند که اگر قرآن کلام خداست، پس جامعه باید به سوی تغییر زبان و جایگزینی زبان عربی پیش رود...، پس آیا ادعای علاقه به ادبیات فارسی یک دروغ مقدس نیست؟ ۳۴

سوال ۲۱: با توجه به گسترش استفادهی مردم از ماهواره، واقعاً حکم استفاده از ماهواره چیست؟ ۳۶

سوال ۲۲: تأثیر پذیری فلسفه ماسونی و حتی ماتریالیستی، پوزیتیویسم و داروینیسم که منکر متافیزیک هستند، از اندیشه های مصر باستان که شاخصه هایی چون جادوگری - رب النوع - شیطان پرستی و ...، که همگی مستلزم باور متافیزیک می باشند، چگونه توجیه می گردد؟ ۳۷

سوال ۲۳: با توجه به این که نژاد خالص یهود باقی نمانده است و امروزه یهودیان از نژادهای متفاوت هستند و نیز ادعای صهیونیست ها مبنی بر عبرانی بودن نژاد پشتو در افغانستان و ...، چگونه می توان مدعی شد که آنها نژادپرست هستند؟ ۳۸

سوال ۲۴: آیا جناب ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهما) کتابی هم دارند؟ اگر جواب منفی است ما از چه چیزی باید دفاع کنیم؟ ۳۹

سوال ۲۵: آیا در کتاب صحیح بخاری مطالب غیر عقلی وجود دارد؟ چون رفقای شیعه من می گویند دارد ولی نمی گویند چه چیزی نوشته است! ۴۰

سوال ۲۶: اگر شهوت جنسی، مال و مقام دوستی، طمع، دروغ و ...، بد و مذموم است، چرا خداوند استعداد و میل به آنها را در وجود ما قرار داد و سپس منع نموده است؟ ۴۲

سوال ۲۷: آیا ۱۲۴ هزار پیامبر همگی در منطقهی خاورمیانه مبعوث شده اند؟ ۴۴

سوال ۲۸: آیا اول زمین آفریده شده سپس آدم و حوا یا بر عکس؟ ۴۵

سوال ۲۹: آیا سرنوشتی هر انسانی قبلاً از جانب خداوند تعیین و قطعی شده است و اگر چنین است آیا انسان می تواند آن را تغییر دهد؟ ۴۶

سوال ۳۰: مگر سپاه و ارتش هر دو در جنگ حضور نداشتند؟ پس چرا پس از خاتمهی جنگ فقط از سپاه نام برده می شود، حتی تصاویر شهدای ارتش از دیوارها پاک شده است؟ نظر شما چیست؟ ۴۸

سوال ۱: برخی از سایت‌ها نقل قول‌هایی از علمای به نام دارند «مبنی بر این که ظهور نزدیک بود اما بداء حاصل شد و به تعویق افتاد!» آیا این اقوال صحت دارد؟ مگر نه این است که حتی حضرت امام زمان (عج) نیز از زمان ظهور خبر ندارد؟ (تهران) (۳۳ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از این که نامبردگان در سؤال ارسالی (مثل مقام معظم ولایت یا آیت الله ناصری «ایدهم‌الله») چنین بیاناتی داشته باشند، خبری در دست نیست و بدون ارائه‌ی سندی معتبر نباید پذیرفت. اما در طول تاریخ به صورت مستند از بزرگان دیگری همین معنا بیان شده است.

ابتدا دقت شود که اصلاً چنین نیست که شخص حضرت مهدی صاحب‌الزمان (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف)، از زمان ظهور یا بداء‌های حاصله بی‌خبر باشند. اگر به بیانات حضرت آیت‌الله ناصری (دام‌عزه) که در ماه مبارک رمضان گذشته از شبکه‌ی سیما پخش شد دقت شود نیز به این معنا تأکید داشتند.

مگر می‌شود امامی که از سوی قلبش مخزن وحی و معدن علم الهی است و از سوی دیگر خلیفه‌الله و بقیه‌الله می‌باشد و صاحب ولایت تکوینی است و نه تنها سرنوشت انسان‌ها، بلکه مقدرات همه‌ی موجودات عالم در شب قدر به او عرضه شده و امضا می‌شود، نداند که وقت ظهور چه زمانی است؟ مگر می‌شود امام معصومی که قلبش ظرف مشیت الهی است، از وقت ظهور خود ناآگاه باشد؟! خیر. بلکه ایشان می‌دانند و اگر به سبب بدائی، در زمان ظهور تعجیل یا تأخیر شود نیز ایشان مطلع می‌گردند.

اما اطلاع از بداء و تعجیل یا تأخیر زمان ظهور به سبب کشف، شهود یا ... که برای برخی از متقین حاصل شده است، مستلزم اطلاع از زمان ظهور نیست. حتی اگر شخص مطمئنی اظهار نماید که زمان ظهور نزدیک است، باز هم دلیل بر اطلاع از زمان وقوع آن نمی‌باشد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: پایان دنیا و بر پا شدن قیامت علاماتی دارد که یکی از آنها خود من هستم. یعنی رسالت خاتم‌الانبیاء (صلوات الله علیه و آله)، یکی از علائم آخرالزمان است. پس می‌توان گفت: قیامت نزدیک است چون علائم آن پیدا شده است. اما چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ آیا هزار یا ده‌هزار سال دیگر؟ معلوم نیست. وقتی ائمه‌ی اطهار (ع) دستور می‌دهند که برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید. یعنی با دعای مؤمنین بداء حاصل شده و ظهور جلو می‌افتد. و وقتی می‌گویند: معصیت یا جهالت مردم سبب تعویق زمان ظهور می‌شود، یعنی بداء حاصل می‌کند و به تأخیر می‌اندازد.

پس اگر شاهد شدیم که جمع کثیری از مؤمنین در کسب معرفت و فضایل می‌کوشند، برای فرج دعا می‌کنند، همه‌ی هم و غم خود را متوجه زمینه‌سازی برای تعجیل در ظهور کرده‌اند و در این راه مجاهده می‌کنند و حتی می‌جنگند و به شهادت می‌رسند، معلوم است که بداء حاصل شده و ظهور نزدیک می‌شود. حال ممکن است عالم مؤمن و متقی‌ای همین اتفاق را به صورت مکاشفه در خواب یا بیداری دریافت نماید. به او بگویند که ظهور جلو افتاد و یا به علت بداء دیگری عقب افتاد و او نیز این مطلب را نقل نماید. اینها دلیل بر ادعای اطلاع از زمان ظهور نیست. حتی هر شخص عادی دیگری نیز با مشاهده‌ی سرنوشتی که مسلمانان برای خود تقریر می‌کنند می‌تواند بفهمد که آیا ظهور نزدیکتر شده یا دورتر. چنانچه هر مسلمانی که اندکی اطلاع داشته باشد، این حدیث را خوانده است که «ازدیاد زنا در جامعه، موجب ازدیاد مرگ جوانان آن جامعه می‌گردد»، حال فرض بگیرد شخصی همین معنا را در عالم مکاشفه متوجه شد و بیان داشت که به من خبر دادند ازدیاد مرگ و میر در میان جوانان جامعه به علت شیوع این معصیت بوده است. آیا این بیان چیزی به غیر همان معنایی است که افراد عادی نیز می‌توانند مشاهده نمایند؟

مسئله‌ی بداء و اطلاع از تعجیل یا تعویق هم همین‌طور است و دلیلی بر اطلاع از زمان ظهور نمی‌باشد. شاید تنها تفاوت این باشد که ما نمی‌دانیم آیا آنچه انجام دادیم مؤثر و مقبول بود و تأثیری در تعجیل ظهور داشت یا خیر؟ بعد عالمی در مکاشفه درمی‌یابد که بله، تأثیر داشت و ظهور نزدیک شد یا به واسطه‌ی فلان معصیت یا کثرت برگشت آحاد جامعه به دنیاگرایی، بداء حاصل شد و به تعویق افتاد.

البته که هر چه مسلمانان بر آگاهی و استقامت خود بیافزایند و از امتحانات الهی سربلند بیرون آیند، بداء حاصل شده و در ظهور تعجیل می‌گردد، که اگر غیر از این بود حتی دعا برای تعجیل معنا نداشت. و البته که شخص امام زمان (عج) هم از زمان ظهور خبر دارند و هم از بداء‌ها، تعجیل‌ها و تأخیرها.

سوال ۲: بین حکم ارتداد و آیهی «لا اِکراه فی الدین» تناقض می بینم؟ پاسخ این شبهه چیست؟

(تهران) (۲ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهات و گمان بر تناقض، اغلب ناشی از برداشت غلط و درک ناصحیح از آیهی مبارکه‌ی «لا اِکراه فی الدین» به وجود می‌آید که پیش از این در این خصوص به طور مفصل اشاره شد و می‌توانید به بخش «متفرقه» ذیل سؤال: «اگر خداوند در قرآن کریم (البقره - ۲۵۶) فرموده است که [لا اِکراه فی الدین]. یعنی در دین هیچ اجباری وجود ندارد، پس چرا نظام اسلامی و یا خانواده، ما به رعایت واجبات یا پرهیز از محرمات دینی اجبار می‌کنند؟» رجوع نمایید.

به طور خلاصه آن که استنادکنندگان به این آیه جهت توجیه آزادی عمل خود، اولاً: آیه را نیمه قرائت می‌کنند(!؟) مثل کسی که از آیهی مبارکه‌ی: «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُکَّارٌ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... (النساء، ۴۳) - ای مؤمنین نزدیک به نماز نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می‌گویید...»، فقط بخش اولش را خوانده بود و مدعی شده بود که به استناد آیهی قرآن مؤمنین نباید به نماز نزدیک شوند!

در آیهی مورد بحث نیز خداوند کریم می‌فرماید:

«لَا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنْفُسَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: هیچ اکراهی در این دین نیست، [چرا که] همانا کمال از ضلال متمایز شد، پس هر کس به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است.

چنانچه مشاهده می‌شود، خداوند می‌فرماید: اولاً انسان را مانند موجودات دیگر مجبور نیافریده است و به او عقل و اختیار عطا نموده است و ثانیاً چون عقل و اختیار دارد و راه ضلالت و گمراهی از راه رشد و کمال برای او مشخص شده، پس لزومی به اعمال جبر نیست و ثالثاً «لا اِکراه فی الدین» در اصل یعنی: در دین چیزی که موجب ناخوشایندی (کراهت) عقل و فطرت آدمی باشد وجود ندارد.

مضاعف بر این که «دین» به عقیده اطلاق می‌گردد نه به «عمل» و همگان در عقیده آزاد هستند. پس، از کجای این آیه درک می‌شود که مردم در عمل آزادند؟! و مگر در هیچ مکتبی یا نظامی چنین امری ممکن است؟!!

چنانچه در آمریکا یا اروپا که به مهد و سرزمین دموکراسی معروفند: هر کسی آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد، اما آزاد نیست که به عقیده‌ی خود عمل کند. یک مسلمان می‌تواند به جهاد عقیده داشته باشد، اما حق مجاهده بر علیه کفار را ندارد. یک دختر مسلمان آزاد است که به حجاب عقیده داشته باشد، اما اگر بخواهد به عقیده‌ی خود عمل کند، مانعش شده و مجازاتش می‌کنند. همین طور یک دانشمند مسیحی یا یهودی می‌تواند نسبت به «هلوکاست» هر عقیده‌ای داشته باشد، اما حتی اجازه‌ی بیان عقیده [که نوعی عمل است] را ندارد و به سخت‌ترین مجازات‌ها محکوم می‌گردد.

در مورد عقیده نیز دقت شود که همه در «عقیده» آزاد هستند، نه این که به هر عقیده‌ای مجاز هستند و یا هر عقیده‌ای داشته باشند خوب و محترم است، بلکه فقط آزادند، یعنی کسی آنها را در اتخاذ یک عقیده مجبور ننموده است. ممکن است عقیده‌ی کسی بر این باشد که خدا و آخرتی وجود ندارد و چون زندگی محدود به دنیاست، پس قتل و تجاوز و چپاول (اندیشه‌ی ماکیاولی حاکم بر غرب) عیبی ندارد و انسان به ارتکاب آنها آزاد است! آیا این عقیده‌ی او در آخرت مورد مؤاخذه نیست و یا آیا چون چنین عقیده‌ای دارد، در عمل نیز آزاد است که مرتکب قتل و تجاوز و چپاول گردد؟!!

اگر آزادی به معنای مجاز بودن در اندیشه و عمل بود، خداوند متعال نه تنها انبیای الهی را فرو نمی‌فرستاد و امر به بایدها و نبایدها نمی‌نمود، بلکه اساساً قیامتی بر پا ننموده و بهشت و جهنمی نمی‌آفرید. چرا که محاکمه و جزا در مقابل آنچه بر آن مخیر و مختار و آزاد بودیم، معنا ندارد.

دقت شود که احکام جزایی منحصر به حکم ارتداد نیست. اگر انسان آزاد بود که هر چه می‌خواهد انجام دهد، سایر احکام مانند حد شراب، حد زنا، حد دزدی، حد قتل و سایر حدود و همه‌ی احکام بی‌معنی می‌گردید.

اما راجع به حدود و ثغور و فلسفه‌ی حکم ارتداد نیز باید در رشته‌ی فقه و شاخه‌ی احکام جزا تحصیل نمود، چنانچه در سایر موارد حقوقی نیز کسب اطلاعات و معلومات تخصصی مستلزم تحصیل در رشته‌ی حقوق و زیرشاخه‌های متفاوت آن مانند: حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق بین‌الملل و ... می‌باشد.

در خاتمه لازم به ذکر است که در اسلام اثبات «ارتداد» مانند اثبات بسیاری از جرم‌های دیگر به راحتی ممکن نبوده و بسیار دشوار است. مرحوم علامه آیت الله جعفری^(ه) می‌فرمود: زن مسلمانی نزد من آمد و گفت که بیچاره شدم، زیرا شوهرم مرتد شده است و اکنون باید از او جدا شوم و ...! به او گفتم: به همسرت بگو نزد من بیاید.

سپس اضافه نمود: با وی چند جلسه صحبت کردم و بسیار هم مفید بود، ولی به همسرش گفتم: شما هیچ نگران ارتداد شوهرتان نباشید، چون او اصلاً به اسلام نیامده بود که اکنون خارج شده و مرتد محسوب گردد.

سوال ۲: پیشنهاد می‌کنم تصاویر منفی آقایان کروی و موسوی را از سایت یا حداقل صفحه اصلی بردارید. چه بسیاری افرادی که طرفدار آنان بوده و شبیه هم دارند و با دیدن این عکس‌ها ارتباط نمی‌گیرند!

(تهران) (۲ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حسن ظن و دلسوزی شما برای جذب و ایجاد امکان بیشتر برای ارتباط و طرح شبهات قابل درک و احترام است. اما لازم است در چند نکته‌ی ذیل نیز تأمل شود:

الف - طرفداران آقایان کروی و موسوی که تحت عنوان «آزادی بیان» خود را مجاز به بیان و اظهار هر دروغ، تهمت و اهانتی به مقدسات، ولایت، نظام، مردم و همگان می‌دانند، نباید با دیدن چند عکس از واقعیت‌ها، دچار تعصب گردیده و خودسانسوری نمایند.

ب - این عکس‌ها که تصاویر واقعی است، به نظر شما که در صراط حق قرار گرفته‌اید «منفی» می‌آید و نباید به نظر آنان که مدافع یا دست کم هم صدای همین قشر بودند «منفی» بیاید.

ج - یکی از بزرگترین مشکلات مسلمانان، حیا و رعایت بی‌جا و زیادی است که البته بیشتر ناشی از القای ذهنی و تبلیغاتی مخالفین است. همیشه به مسلمانان القا کرده‌اند که از بیان حقایق و واقعیت‌ها و حتی ابراز مسلمانی و یا انتقاد حیا کنند و خجالت بکشند. حتی دیده شده که برخی از مؤمنین در مجالسی گفتند: مبدا در این مجلس از موسوی انتقاد کنید، چون در میان ۱۵۰ نفر حاضر، دو نفر طرفدار آنها هستند(!) و هر گاه عرصه را تنگ دیدند، با سوءاستفاده از نیت خیر مؤمنین گفتند: بهتر است برای جذب، [از خدا و دنیاش مایه بگذاریم] و چیزی نگوییم! اما این روش کاملاً خطاست. آیا بهتر نیست که مجرم حیا کرده و خجالت بکشد و در صورت لجاجت و پر روپی منزوی شود؟

د - اگر آنان به نام دین، آزادی، سیدی، خط امام، مطالبه‌ی حقوق مردم ... و در نهایت به نام مردم مسلمان و انقلابی همه‌ی ارزش‌ها را مورد اهانت قرار دادند، چرا ما از معرفی ماهیت و چهره‌ی واقعی آنان ابا کنیم؟ آیا رفتار آنان القای شبهات متعدد نبود و آیا این تصاویر واقعی خود نوعی پاسخ به شبهات نمی‌باشد؟

ه - البته برخی رعایت‌ها لازم است. لذا عکس‌های متعدد، چندش‌آور و رسوا کننده‌ای وجود داشت که به خاطر رعایت بسیاری از شئون و مصلحت‌های به حق درج نگردید.

و - از بازخوردها و پیام‌های ارسالی مشخص گردید که تعداد کسانی که به رغم عدم موافقت و حضور در آشوب‌ها، باز در برخی از موارد شکی داشتند و با دیدن این تصاویر شبیه و شکشان برطرف گردیده، بسیار بیشتر از کسانی است که احیاناً هنوز هم طرفدار هستند و تعصبشان بر عقل و تفکرشان غلبه دارد.

در هر حال باز هم حسن نیت، نوع‌دوستی و علاقه‌ی شما به ایجاد امکان جهت طرح شبهات و درک حقایق و واقعیت‌ها قابل تقدیر است. ولی مطمئن باشید که امروزه مسائل بر همگان روشن است، مگر آن کسانی که عناد دارند، که در آن صورت نیز فرقی نمی‌کند که این عکس‌ها را ببینند یا نبینند، در هر حال باز نمی‌گردند:

«قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (الشعراء، ۱۳۶)

ترجمه: گفتند: چه ما را پند دهی یا از پندگويان نباشی برای ما یکسان است.

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ» (الاعراف، ۱۹۳)

ترجمه: اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید شما را پیروی نمی‌کنند، چه آنان را بخوانید و چه ساکت بمانید نتیجه یکسان است.

«وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ» (فصلت، ۵)

ترجمه: می‌گویند دل‌های ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می‌خوانید در غلاف‌هایی (حجاب‌هایی) روی هم است و در گوش‌هایمان سنگینی (پرده) است و بین ما و تو حجابی است، تو کار خود کن که ما نیز کار خود خواهیم کرد.

سوال ۴: در اثبات ولایت فقیه به روایات و احادیث استناد می‌گردد، اما بعضاً صحت احادیث را مورد تردید قرار می‌دهند. چگونه می‌توان صحت احادیث را اثبات کرد؟ (لرستان) (۴ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است به نکات ذیل توجه و تدبر شود:

الف - این نوع از شک و شبهه اختصاص به مبحث «ولایت فقیه» ندارد و در هر مقوله‌ای می‌شود به صحت احادیث وارده شک نمود. پس این نوع از بحث، مجادله‌ای جهت عناد و لجاجت است نه فهم موضوع.

ب - لذا ادعا، سؤال، شبهه و ... نیز باید با رعایت چارچوب و قواعد لازم مطرح گردد. نه این که انسان هر کجا دلش نخواست و نپسندید، بگوید: من به اصلش تردید دارم! خوب، هر کس تردید دارد، می‌تواند برود و تحقیق کند تا تردیدش برطرف گردد.

ج - کسانی که به اصل احادیث معتبر تشکیک می‌کنند، باید به صحت قرآن کریم نیز شک کنند، چرا که قرآن نیز به شخص آنان وحی نشده است. بلکه به پیامبر اکرم^(ص) وحی شد و از طریق حدیث ایشان^(ع)، اهل بیت^(ع) و سایرین به دیگران رسید و اکنون نیز از طریق چاپ به دست دیگران می‌رسد. همین‌طور است راجع به همه‌ی معارف و احکام اسلامی. اگر به صحت احادیث معتبری که از طریق علما و دانشمندان اسلامی نقل شده است شک دارند، باید نماز هم نخوانند و روزه هم نگیرند و ...، چون همه مستند به احادیث است.

د - اما در صورتی که تجاهل و عنادی در کار نباشد و کسی واقعاً شک داشته و به دنبال راه حل می‌گردد، باید به او گفت: اساساً یکی از مبانی تحقیق و کسب علم همین «شک» است. و اصل شک خوب است، به شرطی که شک کننده به دنبالش رود و تحقیق کند و به صحت یا سقم ادعاها، فرضیه‌ها و مسائل در موضوعات متفاوت پی ببرد.

بدیهی است که هر مقوله‌ای روش تحقیقی خاص خود را دارد. کسی که در وضعیت ستارگان شک دارد، باید علم نجوم بخواند - کسی که در معانی و مفاهیم لغات و واژه‌ها شک دارد، باید ادبیات بخواند ... و کسی که در صحت حدیثی شک دارد، یا باید به گفته‌ی علمای صادق اعتماد کند و یا علوم دینی و به ویژه «علم رجال» بخواند.

چنانچه بیان گردید این مبحث مختص مباحث اسلامی یا موضوع «ولایت فقیه» نمی‌باشد. مثلاً اگر کسی بگوید که من به وجود افلاطون، ارسطو، سقراط، منتسکیو، هگل، بوعلی سینا، ملاصدرا ... و صحت انتساب کلیه مطالبی که از آنان نقل می‌شود شک دارم؟ چه پاسخی می‌شود به او داد؟! آیا جز این است که به او خواهند گفت: بهتر است به صورت تخصصی در رشته‌ی مورد نظر (تاریخ، فلسفه، حقوق و ...) مطالعه‌ی نمایی تا مطلع و مطمئن شوی و شکت برطرف شود.

جهت اطلاع، ملاک‌هایی برای تأیید صحت انتساب احادیث وجود دارد، که از آن جمله است: انطباق با معارف و احکامی که توسط وحی (قرآن کریم) بیان شده است و عدم مغایرت با آن - انطباق با بدیهیات عقلی و عدم مغایرت با عقل [چنانچه پیامبر اکرم^(ص) فرمودند: اگر حدیثی به نقل از من برای شما بیان شد و با قرآن و عقل تطبیق نداشت، آن را به سینه‌ی دیوار بکوبید] - اجماع علما و دانشمندان متخصص - و نیز علم رجال که سند ناقلین را تا مبدأ صدور مورد بررسی قرار داده و به صورت مستدل و مستند تأیید یا تکذیب می‌نماید.

سوال ۵: اصطلاحی در میان مردم وجود دارد به نام «مرغ آمین». آیا چنین موجودی با اوصافی که گفته شده واقعاً وجود دارد؟ (تهران) (۷ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

منشأ این اصطلاح (مرغ آمین)، آمیزه یا التقاطی است از معارف قرآنی، حدیث و ادبیات فارسی (استعاره). چنانچه در شعر و استعاره به انسان نیز «مرغ» گفته‌اند: «مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک».

البته و متأسفانه گاهی به قول معروف «اسرائیلیات - خرافه‌های دینی و مذهبی» مبنی بر تخیل و تجسم بخشیدن به مجردات نیز به آن اضافه شده است.

مسلمانان به خوبی مطلعند که خداوند متعال برای هر امری واسطه‌ای قرار داده است و عالم، عالم واسطه‌هاست. چه واسطه‌های طبیعی و مادی، مثل بارش باران از ابر یا تابش نور از خورشید، و چه واسطه‌های غیرطبیعی و غیرمادی مثل: نازل نمودن وحی یا گرفتن جان توسط ملائکه.

کسانی که اطلاعات و معلومات متوسطی دارند، می‌دانند که چهار ملک بزرگ با چهار مأموریت بزرگ وجود دارند. حضرات: جبرئیل برای انزال وحی - میکائیل برای توزیع رزق - عزرائیل برای اخذ روح از بدن و نیز اسرافیل برای دمیدن در سوز و پایان دنیا و آغاز قیامت.

آنان که مطالعات بیشتری دارند می‌دانند که هر یک از چهار ملک فوق نیز سپاهیان و لشکریانی - زیرمجموعه یا کارگزاران - دارند. لذا چنین نیست که هر رزقی به صورت مستقیم از دست حضرت میکائیل^(ع) اعطا شود و یا جان هر کسی مستقیم به واسطه حضرت عزرائیل^(ع) اخذ شود. چنانچه خداوند حکیم در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الرحل، ۳۲)

ترجمه: همان کسانی که فرشتگان با حال پاک سیرتی، جانشان را بگیرند و گویند سلام بر شما، به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اید به بهشت درآید.

باز کسانی که بیشتر قرآن کریم را تلاوت (قرائت با تدبیر) نموده‌اند و با احادیث و روایات نیز آشنایی دارند، می‌دانند که برای هر امری ملکی هست و از جمله امور یاری مؤمنین، نصرت مجاهدین، دعا برای مؤمنین و... می‌باشند. که به عنوان مثال به دو آیه ذیل اشاره می‌گردد:

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ» (الأنفال، ۹)

ترجمه: آن هنگامی را که به پروردگارتان استغاثه می‌کردید، و خداوند استغاثه‌تان را مستجاب کرد (و فرمود): من شما را به هزار نفر از ملائکه‌های منظم شده کمک خواهم کرد.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، ۳۰)

ترجمه: اما آنهایی که گفتند پروردگار ما الله است و بر گفته‌ی خود پافشاری و استواری هم کردند ملائکه بر آنان نازل گشته و می‌گویند نترسید و غم مخورید و به بهشت بشارت و خوشوقتی داشته باشید بهشتی که در دنیا همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند.

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الاحزاب، ۴۳)

ترجمه: اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه‌ی او (بر شما درود می‌فرستند)، تا [بدین واسطه] شما را از ظلمت‌ها به سوی نور درآورد، و خدا به مؤمنان مهربان است.

پس هر مسلمانی (بر اساس آیات قرآن کریم و احادیث) می‌داند که نه تنها بسیاری از ملائک برای او دعا می‌کنند، و یا اعمالش را ضبط می‌کنند، یا از او حفاظت می‌کنند و ...، بلکه نماز یا دعایش را بالا می‌برند و برای دعاهایش آمین هم می‌گویند (که آمین نیز خود نوعی دعا کردن است).

اما این معارف چنانچه بیان گردید در قالب ادبیات‌های گوناگون و از جمله ادبیات فارسی درآمد و در شعر و نثر در قالب استعاره‌ها به کار گرفته شد و در نهایت با نفوذ تخیلات و خرافه‌ها (اسرائیلیات) ملک به «مرغ» تشبیه شد!

وگرنه به صورت قطع ملائکه دعاگو و آمین‌گوی دعای مسلمین و مؤمنین و هر بنده‌ای که خدا را بخواند هستند، اما مرغی در کار نیست.

www.x-shobhe.com

سوال ۶: آیا اکنون که مبرهن است پادشاه و شاهزادگان سعودی با درآمد حجاج به لُهو و لعب در آمریکا و اروپا پرداخته و به رژیم سفاک صهیونیسم (اسرائیل) کمک می‌کنند، آیا باز هم حج یا زیارت خانه‌ی خدا واجب و لازم است و کمک غیر مستقیم به آنها نیست؟! (ملبورن - استرالیا) (۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در احادیث بسیار وارد شده است که شیطان برای هر کسی از راه خودش وارد می‌شود. مثلاً به کافر هوس‌باز می‌گوید: زندگی محدود به دنیاست و لذتش را ببر. ولی به مؤمن می‌گوید: تو را با این همه گناه به درگاه الوهیت راهی نیست پس بی‌خود امید به رحمت نداشته باش - یا: این نماز تو کامل نیست و یا ریایی است، پس ترکش کن و

مسئله‌ی فوق که معلوم است از ناحیه‌ی خناسان الفامی‌شود نیز یکی از همان طرق‌های ورود شیطان برای بازدیدندگی از انجام فریضه‌ی حج و نیز زیارت خانه‌ی خدا و حرم‌های مدینه است. لذا به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - تکلیف مسلمین انجام فرایض الهی است نه تفتیش چگونگی مصرف بهره‌وران مادی از عبادت مسلمین. مگر اهل بیت^(ع) در زمان حکومت خلفای باطل و جابر بنی‌امیه و بنی‌عباس به حج مشرف نمی‌شدند؟ لذا فریضه باید انجام گردد، هر چند که سود ناشی از مصرف مؤمن یا مسلم در انجام فریضه، در جای نادرستی مصرف گردد.

به عنوان مثال ممکن است شما نه فقط برای زیارت، بلکه برای انجام فرایض دیگری مانند زیارت والدین و ارحام با هواپیما یا قطار متعلق به یک شرکت خارجی عازم شوید و می‌دانید که آن شرکت یا صهیونیستی است و یا فرقی با آن ندارد. آیا فریضه‌ی خود را ترک می‌کنید؟ آیا وقتی از کامپیوتر و اینترنت برای طرح سؤال دینی و دریافت پاسخ خود استفاده می‌کنید، نمی‌دانید که اغلب ماهواره‌ها، شبکه‌ها، تکنولوژی و شرکت‌ها متعلق به آنهاست؟ آیا استفاده نمی‌کنید؟!

همان‌هایی که این شبهات را مطرح می‌کنند، چرا نمی‌گویند: به اخبار شبکه‌های خبری صهیونیستی گوش نکنید - فیلم‌های آنان را نبینید - از تکنولوژی آنها استفاده نکنید - مواد خوراکی یا پوشاکی تولید آنان را نخرید ... ، و فقط می‌گویند که به حج نروید؟!

ب - اگرچه اغلب سران سعودی و کشورهای عرب فاسد و خوش‌گذران هستند، اما دلیل نمی‌شود که ما به طور قطع حکم دهیم که پول حجاج و زوار را صرف خوش‌گذرانی و کمک به اسرائیل می‌کنند.

یک محاسبه‌ی ساده نشان می‌دهد که رقم درآمد ناشی از حج در مقابل سایر درآمدهای سعودی، رقم قابل توجهی نیست. سالانه حدود یک میلیون و دویست هزار نفر به حج و حداکثر ۸۰۰ هزار نفر به عمره مشرف می‌شوند. اگر فرض بگیریم که هر زائر متوسط ۱۵۰۰ دلار هزینه نماید، مجموع درآمد حاصله برابر با سالانه سه میلیارد دلار می‌گردد که همه‌ی این بودجه به جیب سران فاسد نمی‌رود. بلکه از صاحبان شرکت‌های هواپیمایی و هتل‌ها گرفته تا رستوران‌ها، فروشگاه‌ها و ... دریافت کننده‌ی این وجوه هستند. اما سعودی روزانه حداقل ۷ میلیون بشکه نفت به قیمت متوسط هر بشکه ۸۰ دلار می‌فروشد که درآمد روزانه‌ی آن برابر با ۵۶۰ هزار دلار و سالانه‌ی آن برابر با حدود ۲۰۵ میلیارد دلار می‌باشد که مستقیماً به جیب سران و صاحبان سهام وابسته سرازیر می‌گردد. و این رقم به غیر از رقم مشابه دیگر و سود حاصله از مشارکت‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها، بورس و ... می‌باشد.

حال چرا ما باید گمان کنیم که به رغم هزینه‌های کلان حرمین شریفین و شهرهای مکه، مدینه، جده و مناطقی چون منا و عرفات، سران هوسران عرب با همین سه میلیارد دلار حجاج به فساد و کمک به اسرائیل می‌پردازند و درآمد نفتی را خرج حرمین و شهرها می‌نمایند؟

به طور قطع هزینه‌ی آب و برق و تهویه رسانی به دو حرم مکه و مدینه و تعمیرات، شهرسازی و بازسازی و نگهداری، بیش از سالانه سه میلیارد دلار است و حال آن که چنانچه بیان شد، درآمد ناشی از عزیمت حجاج و زوار بین همه‌ی شرکت‌ها و کسبه توزیع می‌گردد.

سوال ۷: آیا صحت دارد که در قرآن کریم آمده است: خداوند عده‌ای را به شکل بوزینه و خوک درآورد؟ مگر می‌شود انسان را به جرم شرک یا گناه به شکل حیوانات درآورد؟ (سیدنی - استرالیا) (۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

درباره‌ی بخش اول سؤال «صحت آیه؟»، بله صحت دارد و متن آیه چنین است:

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَتُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ» (المائدة، ۶۰)

ترجمه: [یا محمد (ص)] به ایشان بگو: آیا شما را از کسانی که از لحاظ پاداش نزد خدا بدتر از این هستند آگاه کنم؟ (آنان) آن افرادی می‌باشند که خدا لعنتشان کرد و مورد خشمشان قرار داد، و گروهی از آنان را به شکل بوزینه و خوک‌ها درآورد، و طاغوت را پرستش نمودند آنانند که دارای جایگاه بدی می‌باشند و از راه راست (از دیگران) گمراه‌ترند.

اما درباره‌ی بخش دوم «مگر می‌شود به خاطر شرک یا کفر انسان را به شکل بوزینه یا خوک درآورد» لازم است به نکات ذیل دقت شود:

الف - خداوند متعال فعال ما یثاء است، یعنی هر چه بخواهد انجام می‌دهد و البته هر چه انجام دهد از روی علم و حکمت است. چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید:

«... كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (ال عمران، ۴۰)

ترجمه: آری، این چنین است الله. هر چه بخواهد انجام می‌دهد.

پس نمی‌شود برای خداوند به اصطلاح خودمان «شاخ و شانه» کشید که مگر می‌شود تو چنین یا چنان بکنی - این با حقوق بشر انطباق ندارد - پس دمکراسی چه می‌شود و ...؟! او خالق، مالک و رب همه‌ی مخلوقات و قادر مطلق است و برای اراده و فعل خود از کسی اجازه نمی‌گیرد و با کسی نیز مشورت نمی‌کند و به رأی اکثریت هم کاری ندارد. (چرا که همه‌ی اینها از صفات و ملزومات مخلوق نیازمند و محدود است). لذا همگان در مقابل هر چه می‌کنند به او پاسخگو هستند و او در مقابل هیچ کس پاسخگو نمی‌باشد.

«... لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ» (الأنبياء، ۲۳)

ترجمه: خدا از آنچه می‌کند بازخواست نمی‌شود، ولی آنان بازخواست خواهند شد.

و البته باید توجه داشت که «شرک و کفر» معصیت کوچکی نیست که بگوییم: «مگر می‌شود خدا به خاطر شرک یا کفر چنین و چنان کند» و چنانچه از مضمون آیه‌ی مسخ به شکل حیوانات برمی‌آید، عذاب کفار و مشرکین بسیار سختتر از مسخ عده‌ای به شکل بوزینه و خوک است.

ب - خداوند حکیم، رحمان، رحیم و خیر محض است و از او هیچ بدی صادر نمی‌گردد. لذا تمامی مخلوقات خود و به ویژه انسان را در زیباترین صورت‌ها آفریده است.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۴)

ترجمه: خدای (بی‌همتا) آن کسی است که زمین را قرارگاه شما قرار داد. و آسمان را همانند سقف آفرید. و شما را صورت‌بندی نمود، پس صورت شما را به بهترین صورت‌ها آفرید. و رزق و روزی شما را از طیبات قرار داد. این آن خدایی است که پروردگار شما می‌باشد. پس این خدا که پرورش دهنده‌ی جهانیان است خیر و برکت محض می‌باشد.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (التغابن، ۳)

ترجمه: آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را صورت‌گری کرد و صورت‌هایتان را زیباترین صورت‌ها و بازگشت به سوی او است.

اما باید توجه داشته باشید که شکل و صورت، فقط این شکل و صورت مادی که پیر و خسته و زشت شده و سپس در خاک به بد شکلتترین صورت‌ها مبدل می‌گردد نیست. چه بسا در دنیا صورت‌های بسیاری در ظاهر زیبا باشند، در حالی که صورت ذاتی صاحب آنها بسیار کریه است و چه بسا صورت‌هایی بسیار زشت باشند، در حالی که صورت‌های باطنی صاحب آنها بسیار نورانی و زیبا باشد. پس آنچه مهم است، صورت اصلی و صورت باطن انسان است.

ج - خداوند صورت باطن همگان را نیک آفریده و سپس به آنها اختیار و اراده داده و به سوی کمال دعوت و هدایت نموده است. از این پس صورت‌گری هر کس بر عهده‌ی خودش است. می‌تواند آن را زیباتر یا زشتتر کند و در قیامت نیز با آن صورتی که برای خود ساخته است محشور می‌گردد.

پس اگر فرمود: در قیامت برخی به شکل سگ، برخی میمون، برخی خوک، برخی مورچه و ... محشور می‌شوند، این صورت واقعی آنهاست که در دنیا خود را این گونه صورت‌گری کردند.

د - این صورت ظاهری و مادی فقط یک پرده‌ای است که خداوند حکیم و پوشاننده‌ی بدی‌ها «ستارالعیوب» آن را برای ضرورت‌های زندگی مادی بر روی صورت واقعی انسان کشیده است. وگرنه انسان به شکل ایمان و اعمالش می‌شود و این شکل را خودش برای خودش ترسیم می‌نماید. لذا برخورداری از شکل ظاهر آدمی، دلیل بر آدم بودن نیست. بلکه آدمی به شکل اهداف، علقه‌ها و عملکردهاست.

از این رو شاهدیم که خداوند همه‌ی مخلوقاتی که به شکل آدم هستند را آدم نمی‌خواند. چرا که او صورت باطنی افراد را می‌بیند. لذا چه بسا اشخاصی از نظر دیگران بسیار انسان زیبا و حتی فهیمی باشند، اما از نظر خداوند متعال، به خاطر شرک و کفرشان و دنیاگرایی‌شان، حیوانی بیش نیستند. چنانچه می‌فرماید:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا می‌پنداری بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ [چنین نیست] بلکه آنها جز به مانند حیوانات نیستند بلکه روش آنان گمراهانه‌تر است.

بدیهی است که انسان مسخره کننده به شکل میمون و بوزینه است. انسانی که شهوات را هدف خود قرار داده است، به شکل خوک است. انسانی که تکبر می‌ورزد، خوار و کوچک و مانند مورچه است، انسانی که نمی‌فهمد چه باری را بر دوش خود حمل می‌کند، مانند الاغ است و ... چنانچه درباره‌ی یهودیانی که کتاب خدا را حمل می‌کنند، ولی هیچ از آن نمی‌فهمند و ایمان نمی‌آورند و فقط به دنبال آمال و اهداف خودشان هستند، می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِنْسَانِ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّارِ نَارًا فَكَلَّمْنَا بَعْضَ النَّاسِ مِنْهَا فَقَالُوا لِبَعْضٍ مِنْهُمْ خَيْرٌ مِنْ نَارِ السَّمُومِ فَذُكِرُوا لِلآخِرِينَ لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (الجمعه، ۵)

ترجمه: وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری (الاعی) ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (به راه سعادت) ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.

پس شکل انسان بودن، به دارایی صورت، چشم، گوش و قلب ظاهری نیست. چرا که حیوان هم این ابزار را دارد. بلکه باطن و روح او باید بینا، شنوا و فهم کننده باشد. وگرنه حیوانی است که صورت ظاهری او به انسان شبیه است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَغْلَافٌ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، دلها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشمها دارند که با آن نمی‌بینند، گوشها دارند که با آن نمی‌شنوند، ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترند ایشان همان غفلت‌زدگانند.

پس این انسان است که صورت زیبای خداداد خود را به شکل بوزینه و الاغ و خوک درمی‌آورد و در آخرت که روز «تبلی السرائر - بیرون ریختن سیرها و آشکار شدن پنهانی‌ها است» به شکلی که خود ترسیم کرده محشور می‌گردد.

حال اگر اراده‌ی خداوند متعال بر این تعلق بگیرد که صورت و شخصیت واقعی کسی را در همین دنیا نیز آشکار سازد، این کار را می‌کند و برای انجامش نیز به کسی پاسخگو نبوده و مؤاخذه نمی‌شود.

البته عذاب مسخ و سایر عذاب‌ها بر بشر، پس از رسالت حضرت محمد (ص) که «رحمة للعالمین» است برداشته شده است و دیگر کسی در دنیا به شکل بوزینه و خوک و ... مسخ نخواهد شد.

www.x-shobhe.com

سوال ۸: جایگاه ادیان الهی غیر از اسلام و تکلیف پیروان آنها نزد خداوند چیست؟ (تهران) (۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لطفاً جهت روشن تر شدن موضوع به نکات ذیل توجه و تدبر کامل نمایید:

الف - هدف دین «الهی»، دعوت انسان به خودداری از بندگی غیر و رو آوردن به بندگی «الله جل جلاله» می باشد و شعار اسلام «لا اله الا الله - نیست الهی به جز الله» مختص اسلام نبوده و همه ی انبیای الهی این شعار را سرلوحه ی دعوت خود قرار دادند و دستورات و احکام الهی و جمیع «بایدها و نبایدها» ی مطروحه در دین نیز برای تحقق همین معنا است. لذا خداوند متعال به آخرین فرستاده اش دستور می دهد که به پیروان سایر ادیان متذکر گردد که هدف، معبود دانستن خدا و بندگی اوست:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی کلمه ای که تمسک به آن بر ما و شما لازم است و آن این است که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگیریم و یکدیگر را به جای خدای خود به ربوبیت نگیریم اگر نپذیرفتند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانیم.

پس اگر اهل کتاب و حتی مسلمانان، در باور و عمل، خدا و ربی به جز او نگرفتند، موحدند. اما اگر خدای دیگری پرستیدند یا برای خدا شریکی قایل شدند و یا افراد را رب خود قلمداد کردند، آن وقت مشرک هستند.

ب - پس از اعتقاد به یکتایی خداوند و پرهیز از بندگی غیر، عمل به این باور شرط است. بدیهی است کسی که «الله جل جلاله» را معبود دانست، تسلیم و مطیع فرمان او می شود. لذا همه ی ادیان الهی اسلام و همه ی تسلیم شدگان مسلمانند. چنانچه در آیه ی فوق می فرماید: «اگر دعوت به توحید را قبول نکردند، بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم». یعنی تسلیم امر خدا هستیم. و نیز می فرماید:

«... إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (آل عمران، ۱۹)

ترجمه: به درستی که دین نزد خداوند فقط اسلام است.

ج - اما تسلیم امر الهی شدن، مستلزم برخورداری از علم نسبت به اوامر اوست. پس اگر برای کسی علم حاصل نشد و حجت تمام نشد، خداوند هیچ کس را بیش از آنچه به او داده و در قدرتش می باشد، مکلف نمی نماید و از هیچ کس نیز بیش از تکلیفش مؤاخذه نمی نماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را بیش از توانش مکلف نکند، برای او بر علیه اوست هر چه می کند (نیکی های هر شخصی به سود خود او و بدیهی هایش به زیان خود او می باشد).

اما اگر برای کسی علم حاصل شد، مثلاً فهمید که حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء می باشد و لذا باید بر اساس دستور دین خودش به او بگردد و اسلام را بپذیرد، اما تنبلی یا عناد کرد، آن وقت نافرمانی کرده و معذب خواهد بود.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنْ رِسْمٍ وَ لَا نَزَّلْنَا مِنْهُم مَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ مِنْ رِسْمٍ طُعْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (المائده، ۶۸)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب شما بر دین و مسلکی که قابل اعتنا و اعتماد باشد نیستید و نخواهید بود تا آن که تورات و انجیل را (که یکی از احکامش ایمان به محمد (ص) است) و آنچه را که از طرف پروردگارتان بسوی شما نازل شده، اقامه کنید. (آنان علاوه بر این که اقامه نمی کنند) همین قرآنی که به تو نازل شده هر آینه طغیان و کفر بسیاری از آنان را زیاده تر می کند، بنابراین غمناک مباش بر قومی که کفر ورزیدند.

پس بسیاری از اهل کتاب و به خصوص دانشمندان و رهبانهای آنان می‌دانستند و می‌دانند که اگر می‌خواهند خداپرست باشند، باید به «اسلام» و قرآن بگردند. اما چون لجاجت می‌کنند، معذبند.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۴۶)

ترجمه: آنهایی که ما کتابشان دادیم، آن را (قرآن و پیامبر را) می‌شناسند آن چنان که فرزندان خود را، ولی پاره‌ای از ایشان حق را از روی علم و عمد کتمان می‌کنند.

د - اما ممکن است برای عده‌ای این حقیقت روشن نشده باشد. آن وقت عمل به احکام دین خودش و عمل صالح ملاک است. [البته این ملاک همیشه و برای همگان و به ویژه مسلمانان وجود دارد]. لذا هر کس که موحد باشد و به معاد ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، اجر می‌برد. خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۶۲)

ترجمه: به درستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند.

ملاحظه:

- حضرت سیدالشهداء امام حسین^(ع) جمله‌ی زیبا و ژرفی بدین مضمون دارند: «خداوند راجع به بهشتش فریب نمی‌خورد».

دقت در این جمله و باور به این که خداوند متعال به سر و آشکار همگان علم و اشراف دارد، معانی بسیاری را از عاقبت خود و دیگران برای همه روشن می‌نماید.

به عنوان مثال در مورد باورها: همه‌ی کسانی که اهل کتاب هستند به خوبی می‌دانند که عزیر، موسی، مسیح علیهم السلام و هیچ شخص دیگری پسر، پدر یا خود خدا نیست و این سخنان و یاوه‌ها شرک است.

- در زمینه‌ی عمل نیز خداوند متعال «فجور» و «تقوا» را به انسان الهام نموده است. ممکن است احکام طهارت اسلامی یا نماز و نماز شب به کسی نرسیده باشد، اما هر کسی به صورت فطری با بد و خوب آشنایی دارد. لذا توجیه این که من این دستور را که در اسلام آمده نمی‌دانستم و یا من اهل کتاب بودم، برای همگان موجه نیست، مگر این که از روی صدق بی‌خبر باشد و از روی عمد جاهل ننموده باشد.

به عنوان مثال: در کدام کتاب یا دین الهی (حتی کتب تحریف شده‌ی امروزی)، قتل، تجاوز، زنا، دزدی، شراب‌خواری و بدمستی و ... حلال شده است که در میان اهل کتاب چنین رایج است؟!

در کدام کتاب جنگ‌افروزی و کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم و نسل‌کشی (به ویژه از مسلمانان) جایز شده شمرده است؟!

اینان که گاه ده‌ها یا صدها میلیون دلار برای گربه یا سگ خود به ارث می‌گذارند، مگر این همه گرسنه‌ی هلاکت زده را نمی‌بینند و یا در کتابشان دستوری نیامده است.

اینان که اگر سگشان در بزرگراهی رها شود، توسط ایستگاه‌های رادیویی به همگان اعلام می‌کنند تا مراقب باشند، چطور نسبت به کشتار زنان و کودکان در سرتاسر دنیا اقدام می‌کنند و یا دست کم با رضایت تمام سکوت می‌کنند؟!

آری، همه‌ی شرایط عدل و رحم خداوند پا برجاست، اما خدا راجع به بهشتش (که جای هر کسی با هر پرونده‌ای نیست)، گول نمی‌خورد.

سوال ۹: در اینترنت گزارشاتی از انسان‌های سنگ شده می‌دهند! چطور ممکن است انسان سنگ شود؟ آیا صحت دارد؟ آیا برای آنها هم پیامبری آمده بود؟ (تبریز) (۳ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه سنگ شدن انسان اتفاق بعیدی نیست، چرا که جسم انسان از خاک است و به خاک برمی‌گردد و بدن هر انسانی پس از یک دوره‌ی زمانی و طی فرآیندهایی به خاک و سنگ مبدل می‌شود، اما تا کنون بقایای هیچ قوم یا حتی انسانی پیدا نشده است که بدون پوسیدگی و به علت عذاب الهی به صورت یک پارچه به سنگ مبدل شده باشد و اگر احیاناً «سنگ‌واره» یا فسیلی نیز کشف شده باشد، از نوع همان نمونه‌هایی است که نسبت به جانوران دیگر کشف شده است و دلیلی وجود ندارد که آنها به عذاب الهی سنگ شده باشند. لذا آنچه در این خصوص در سایت‌های اینترنتی درج می‌گردد، بیشتر مانورهای تبلیغاتی و ژورنالیستی روی یک یافته و یا حتی نیافته است.

اگر (طبق نوشته‌ی جنابعالی) اخباری که راجع به یافت شدن اجسادى که در اثر آتشفشان در بمبئی یا ایتالیا سنگ شده‌اند صحت داشته باشد، باز هم باقى ماندن جسم در اثر رسوبات آتشفشانی است، مانند اجسادى که در نمک‌زارها کشف شده است، نه عذاب الهی.

اما درباره‌ی ارسال انبیای الهی دقت شود که خداوند انسان را جهت رشد و کمال خلق نموده و هدایت او را بر عهده گرفته است. لذا هیچ فرد یا قومی وجود ندارد که برای او نبی، هدایتگر، تذکردهنده و یا به تعبیر دیگر بشارت و انذار دهنده نیامده باشد، چه رسد به قومی که دچار عذاب الهی شده باشند.

مگر می‌شود خداوند کریم و متعال و حکیم، فرد یا قومی را بدون هدایت و اعطای مهلت و امکان برای آگاهی، محاکمه و محکوم به عذاب نماید؟! لذا نه تنها برای اقوامی که به عذاب الهی دچار شدند، بلکه برای همه‌ی انسان‌ها و اقوام، نبی و یا بشارت و انذار دهنده‌ای وجود داشته و دارد.

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ * ذِكْرَىٰ وَ مَا كُنَّا ظَلِمِينَ» (الشعراء، ۲۰۸ و ۲۰۹)

ترجمه: هیچ دهکده‌ای را هلاک نکردیم مگر آنکه بیم‌رسان داشتند * تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبوده‌ایم.

البته توجه به این نکته لازم است که ضرورتی ندارد که راهنما حتماً نبی باشد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر آن که پس از بعثت خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است، به هیچ قومی عذاب ریشه کن کننده نازل نشده است.

سوال ۱۰: با دلایل «عقلی» و نقلی بیان کنید که چرا حوادث طبیعی را عذاب الهی می‌دانیم و نه قهر طبیعت و یا یک سری حوادث معمول و عادی؟ (تبریز) (۳ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بیشتر به صورت مبسوط درباره‌ی عذاب الهی، مسخ انسان، حوادث طبیعی و ... توضیحات مبسوطی ارائه شده بود که می‌توانید در آرشیو بخش «متفرقه» آنها را مطالعه نمایید. (۱) و (۲). اما در این بخش نیز نکات ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - واژه‌ی «قهر طبیعت» را در مقابل «عذاب الهی» وضع کرده‌اند و درست نیست. چرا که طبیعت فاقد شعور منتج به اراده و عمل است و نمی‌تواند با کسی قهر یا آشتی نماید.

ب - تا وقتی انسان در عالم طبیعت زندگی می‌کند، نعمت و عذاب الهی نیز از راه‌ها و ابزار طبیعی به او می‌رسد. چنانچه حتی وحی خداوند توسط پیامبری که یک انسان زنده است، می‌شنود، حرف می‌زند، غذا می‌خورد، کار می‌کند، می‌خواهد و می‌میرد به انسان می‌رسد، روزی توسط عوامل طبیعی و رفتارهای طبیعی به انسان می‌رسد و عذاب نیز از این قاعده مستثنی نبوده و به وسیله‌ی عوامل طبیعی می‌رسد.

این القای غلط و منحرف کننده‌ای است که گمان شود، اگر فعلی از ناحیه‌ی خداوند متعال باشد، حتماً باید از طریق غیرطبیعی و به شکل غیرعلمی باشد و اگر حادثه یا فعلی طبیعی و منطبق با علم بود، حتماً از شعور طبیعت بوده و به خداوند ربطی ندارد. در هر حال این عالم را خداوند متعال بر اساس علم حکیمانه‌ی خود خلق نموده است و همه‌ی فعل و انفعالات نیز در چارچوب‌های عقلی و علمی و در ید قدرت او انجام می‌پذیرد.

ج - کدام عذاب الهی بر اقوام گذشته از غیر راه‌های طبیعی بوده است؟ طوفان نوح، شکافته شدن دریا، بادهای صرصر و ... همه و همه شکل طبیعی دارد، چرا که ما در عالم طبیعت زندگی می‌کنیم. به عنوان مثال نقلی:

«وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (الحاقه، ۶)

ترجمه: و اما قوم عاد به وسیله‌ی بادی بسیار سرد و تند و طغیانگر و ویران ساز به هلاکت رسیدند.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» (القمر، ۲۴)

ترجمه: و ما بادی سنگ آور بر آنان فرستادیم، و به جز خاندان لوط که در سحرگاهان نجات دادیم همه را هلاک کردیم.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ» (الحجر، ۷۳ و ۷۴)

ترجمه: پس ناگهان در هنگام طلوع آفتاب صیحه‌ای کارشان بساخت * و ما شهرشان را زیر و رو کردیم و سنگی از سجیل بر آنان باریدیم.

و همین طور است ده‌ها آیه‌ی دیگری که درباره‌ی عذاب اقوام گذشته نازل شده است و همه از راه و به شکل طبیعی بوده است. حتی خلقت حضرت آدم^(ع) نیز شکل طبیعی و علمی دارد. از خاک و بر اساس علم و قدرت حکیمانه‌ی خداوند متعال خلق شده است و خلقت، تولد و مرگ سایر بنی آدم و همه‌ی جانداران و مخلوقات در عالم طبیعت نیز خارج از قواعد طبیعی نمی‌باشند.

د - اما توجه به این نکته‌ی مهم ضروری است که پس از خاتم الانبیاء و المرسلین حضرت محمد^(ص)، هیچ عذابی بر هیچ قومی نازل نشده است. چون خداوند او را رحمتی برای همه‌ی اقوام و جهان خلقت فرستاده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الانبیاء، ۱۰۷)

ترجمه: و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

لذا آنچه که پس از ایشان وقوع می‌یابد، «بلاء» است نه «عذاب». معنای بلا نیز امتحان می‌باشد. انسان‌ها به بلاهای متفاوتی دچار می‌شوند و نسبت به هر چیزی امتحان می‌شوند.

حتی نعمت‌های الهی نیز به نوبه‌ی خود بلاء می‌باشند و چه بسا همین بلاء و امتحان موجب ضرر و خسران آنها گردد. مثل کسی که به نعمات ظاهری دنیا دست می‌یابد و بدین واسطه اهل کفر و یا معصیت می‌گردد.

زلزله، سیل، آتشفشان و ... که همه در طبیعت رخ می‌دهد، در عین حال که از ید علم و قدرت حکمیانه‌ی خداوند متعال خارج نیست و به اراده‌ی او صورت می‌پذیرد، بلا و امتحان نیز هست. لذا ممکن است یک بلا‌ی الهی، موجب رشد و بهره‌مندی شخص یا امتی گردد و همان بلاء موجب ضرر و خسران شخص یا امت دیگری شود.

در نتیجه بندگی خدا، توکل، توسل، عبادت، دعا، صدقه و ...، ضرر بلاء را از انسان و انسان را از ضرر آنها دور می‌سازد و گناه معصیت سبب دچار شدن فرد یا جامعه به آسیب، ضرر و خسران می‌گردد. چرا که گناه خود خارج شدن از روال طبیعی و منطبق با سنت الهی است. و به همین دلیل، بلاء قابل دفع است. یعنی دور شدن از صدمات آن ممکن است، اما عذاب الهی قابل دفع نیست و وقتی بر شخص یا امتی تعلق بگیرد، هلاکت حتمی است.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۱: اگر روایت می‌گوید: امام زمان (ع) دنیا را پس از آن که پر از ظلم شود پر از عدل و داد می‌نماید، پس توجیه کسانی که معتقدند باید فساد بیشتر شود تا ظهور برسد صحیح است. لطفاً پاسخ دهید.
(تبریز) (۷ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چنین روایتی وجود ندارد. لذا گویندگان و کسانی که بر این باورند، یا روایت را درست نخوانده و نفهمیده‌اند و یا با قصد و غرض سعی در ایجاد انحراف در باورها و عملکرد شیعیان دارند.

مسئله‌ی غیبت امام زمان (عج) و سپس ظهور، قیام و متعاقباً حکومت ایشان، اراده‌ی الهی مبنی بر استقرار عدل و داد در زمین است. یعنی بنا نیست که به رغم گسیل انبیاء، اوصیاء و اولیای الهی، مردم تا آخر در شرک، جهل و ظلم بمانند، بعد به ناگهان جهان برچیده و قیامت برپا شود. بلکه اراده‌ی خداوند از گسیل انبیاء و هدایت انسان حتماً محقق می‌گردد. چنانچه می‌فرماید:

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (القصص، ۵)

ترجمه: و ما اراده کردیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهاده، ایشان را پیشوایان (امامان) خلق و وارث دیگران قرار دهیم.

پس اگر ظهور حق مستلزم ازدیاد و فراگیری فساد در زمین بود، خداوند عالم [العیاذ بالله] امر به فساد می‌کرد تا اراده‌اش محقق گردد و اگر ازدیاد عدل و ایمان مانع از ظهور بود، خداوند امر به اسلام، ایمان، تقوا و پرهیز از شرک و گناه نمی‌فرمود! لذا این سخن و برداشت کاملاً ناصحیح و ناصواب است. بلکه روایت چنین است:

«یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»

ترجمه: او زمین را مملو از قسط و عدل می‌نماید، همچنان که مملو از ظلم و جور شده است.

ظلم، جور، فساد و تباهی همیشه در زمین بوده و هست. حتی در زمان رسول‌الله (ص) نیز عدل فراگیر نشد. در زمان ایشان جمع کسانی که اسلام آوردند از هفت میلیون نفر تجاوز نمود، مضاف بر این که اغلب آنها به محض رحلت آن حضرت، از دین برگشتند. و از زمانی که ایشان چشم از جهان مادی فرو بستند، ظلم و فساد حتی در بلاد اسلامی و میان مسلمین گسترش یافت. چنانچه دختر گرامی‌اش حضرت فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) و یازده امام معصوم (ع) دیگر به مکر و به دست همین مدعیان مسلمانی به شهادت رسیدند و خلفای جور به نام اسلام بر مردم حکومت کردند.

پس ظلم و جور همیشه فراگیر بوده است و ایشان وقتی ظهور می‌نمایند، جهان را پر از عدل و قسط می‌کنند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است [نه این که در آینده می‌شود].

دقت شود که روایت فوق، بیان و تشریح هدف و چگونگی عملکرد ایشان پس از ظهور است نه یکی از شروط و علائم ظهور. لذا آنان که فراگیری ظلم، جور و فساد را علامت و شرط ظهور می‌دانند، (چنانچه بیان شد) یا جاهل هستند و یا مغرض.

سوال ۱۲: چرا کشورهای غیر مسلمان وفور بارش باران وجود دارد، اما در کشور اسلامی ایران چنین نیست؟ (مشهد) (۸ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دین خدا برای همه ی اقوام بشر، صرف نظر از این که در کجا زندگی می کنند آمده است. پس آیا اگر مردمان کشورهای غیراسلامی به اسلام بگردند، شرایط محیطی و جوی آنها متفاوت می شود؟ خیر.

بدیهی است که علت زیادی یا کمی بارش، قرار گرفتن سرزمین ها در نقاط باران خیز (مثل سواحل مدیترانه) یا مناطق نیمه خشک و خشک می باشد. چه مسلمان باشند و چه مشرک. چنانچه بسیاری از سرزمین های کافرنشین (مثل تبت) خشک است و بسیاری از مناطق مؤمن نشین (مثل شمال ایران) باران خیز است.

نکته: بدون شک این سؤال برای این پیش آمده است که معمولاً در ادبیات استعاره ای، از رحمت خدا تحت عنوان «باران رحمت» یاد می کنیم و همین امر سبب شده است که گمان نماییم، رحمت، صرفاً باران است! و یا آن که گفته شده است: با دعا، عبادت، توسل، پرهیز از گناه و ... طلب باران کنید.

اما دقت به این نکته لازم است که رحمت خدا به باران محدود نمی گردد. چه کسی گفته است که رحمت آفتاب و فواید آن کمتر از رحمت باران است. اگر بدون باران خشکسالی و قحطی پیش می آید، بدون آفتاب نیز چنین است و نه تنها کشاورزی و دامپروری صعب می گردد، بلکه در رشد جسمی انسان نیز اثر منفی می گذارد. به عنوان مثال اگر در برخی از کشورهای اروپایی که مردمانش مسلمان نیستند (مانند انگلیس یا کشورهای اسکاندیناوی) باران زیاد می بارد، در مقابل از کاشت و برداشت انواع میوه ها به خاطر کمبود آفتاب محروم هستند و برای قوت استخوان و یا حتی رشد دندان های نوزاد های خود، ناچارند انواع داروها را مصرف کنند.

پس آفتاب، باران، بیابان، کوه، دشت، کویر و ... همه و همه از نعمت های خداوند متعال هستند که هر کدام به جای خود نقش مفیدی را در جهان خلقت ایفا می کنند. همچنان که در امر جانداران متفاوت نیز چنین است. هم گوسفند مفید است و هم مار و زنبور. هم گاو و گوساله و شتر که از پوست و گوشت و شیرشان استفاده می شود مفید هستند و هم موش صحرائی و خفاش. و هر کدام نباشند، اکوسیستم دچار اختلال می گردد.

اما وفور یا کاستی همین عناصر طبیعی می تواند برای انسان یا جامعه، مفید یا مضر واقع شود. لذا انسان از طرف خداوند مأمور و مکلف است تا با به کارگیری عقل، علم و اهتمام عملی و نیز با توکل، توسل، دعا و ... از این عوامل و عناصر طبیعی نهایت استفاده ی بهینه را ببرد، از ضرر های آن جلوگیری کند و کاستی های خود را از خداوند طلب نماید.

سوال ۱۳: آیا می‌توان در دعا مستقیماً ائمه را مخاطب قرار داد و مثلاً شفا خواست؟ آیا حمد و ثنای ائمه اشکال دارد؟ آیا یا علی مدد گفتن شرک است؟ (تبریز) (۱۱ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دعا و توسل: دعا یعنی صدا کردن و خواستن. پس صدا کردن اهل بیت عصمت^(ع) و خواستن از آنها مثل صدا کردن و خواستن از هر کس دیگری بلا اشکال است، البته به شرط آن که دعاکننده نه اهل عصمت^(ع) و نه هیچ کس دیگری جز خداوند متعال را مؤثر در وجود نداند و به آنها نیز به چشم «وسایل» نگاه کند.

سرتاسر دعای توسل همین است، ما تک تک معصومین را صدا می‌زنیم و پس از عرض ادب، به باورمان نسبت به جایگاه ویژه آنان نزد خداوند متعال اذعان می‌کنیم و سپس عرض می‌نماییم:

«إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَيَّ اللَّهُ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيَّ حَاجَاتِنَا»

ترجمه: ما به شما روی آورده و از شما میانجی‌گری خواسته و شما را وسیله‌ی [قرب] قرار دادیم و برای استجابت حاجت‌هایمان، شما را جلو انداختیم.

و در خاتمه‌ی دعای توسل نیز عرض می‌کنیم:

«يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي وَ عُدَّتِي لِيَوْمِ فَقْرِي وَ حَاجَتِي إِلَيَّ اللَّهُ وَ تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ»

ترجمه: ای بزرگان و صاحبان ولایت من، من به شما روی آوردم که پیشوایان من و توشه‌ی روز نداری‌ام و حاجتم نزد خداوند هستم و توسل کردم (وسيله جستم) به شما نزد خداوند متعال.

این نوع نگاه، رجوع، صدا کردن و خواستن، یعنی وسیله قرار دادن آنها نه تنها اشکالی ندارد، بلکه چاره‌ای هم از آن نیست. چرا که انسان به هیچ وجه نمی‌تواند بدون وسیله کاری بکند [اگرچه نوشیدن یک جرعه آب]. لذا خداوند متعال نیز نه تنها فرموده که برای قرب او بهترین وسایل را برگزینیم، بلکه فرموده است اگر می‌خواهید به فلاح برسید، حتماً این کار انجام دهید. یعنی بدون توسل به این وسایل، کسی به فلاح نمی‌رسد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

دقت کنید که مخالفان دعا و توسل (وهابیت و بی‌دین‌ها)، برای هر حاجت کوچک یا بزرگ خود به هر کس و هر چیزی متوسل می‌شوند (مثل این که به پزشک می‌روند - از بانک وام می‌خواهند - از آشنایان خود انتظار نفوذ و کارگشایی دارند و ...)، اما نوبت به تشیع و توسل به اهل عصمت^(ع) که می‌رسد، چنان موحد می‌شوند که گویی بین آنها و خداوند متعال هیچ فاصله و اختلاف رتبه‌ای وجود ندارد و نیازی به هیچ وسیله‌ای هم ندارند.

پس صدا و دعا کردن، چیزی خواستن (اگرچه شفا و بهبود بیماری) و ... نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه بسیار هم لازم و خوب است و چاره‌ای هم از آن نیست، به شرط آن که فقط خداوند متعال مبدأ وجود و افاضه شناخته شود و رجوع به دیگران فقط از باب وسیله قرار دادن باشد. چنانچه: پیامبر اکرم^(ص) و اهل عصمت^(ع) و قرآن کریم و علما و ... همه وسایل هدایت هستند، اما هدایت دست خداوند کریم و منان است. یا از انبیای الهی معجزه طلب می‌کردند و خداوند می‌فرمود: فقط خداوند است که می‌تواند معجزه بدهد - یا از آنها شفا و ... می‌خواستند.

دعا و مخاطب قرار دادن اهل عصمت^(ع) در زمان مماتشان مانند دعا و مخاطب قرار دادن آنها در زمان حیاتشان است. آیا کم به در خانه‌ی آنها رفته و از آنان خواسته‌اند که وسیله‌ی لطف و کرم الهی برای آنان گردند؟

حمد و ثنا: واژه‌ی «الحمد لله رب العالمین» که در کلام وحی جاری شده است، یعنی «حمد» مخصوص خداوند است و به دیگران تعلق نمی‌گیرد. اگرچه اهل عصمت^(ع) باشند.

دقت شود که ما در فارسی دو واژه‌ی «حمد» و «شکر» را به یک نوع ترجمه کرده و معنای «سپاسگزاری» را از آنها درک می‌کنیم. در حالی که معنای این دو کاملاً با هم فرق دارد. و به همین لحاظ می‌فرماید:

«من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق - هر کس شکر مخلوق را به جای نیابد، شکر خالق را به جای نمی‌آورد». در حالی که می‌فرماید: «حمد فقط مخصوص خداوند است».

حمد؛ سپاسگزاری توأم با پرستش است. یعنی سپاس عبد از معبود. ولی «شکر» صرفاً سپاسگزاری است که هر کسی موظف است از واسطه‌ی فیض خود نیز ممنون و سپاسگذار باشد.

یا علی گفتن: با توجه به مواردی در مبحث «دعا و توسل» گفته شد، پاسخ این بخش نیز روشن گردید. اگر منظور از «یا علی» گفتن، توسل به آن مقام بزرگوار نزد خداوند باشد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه عین عبادت و بندگی خداوند و اطاعت از آیه‌ی کریمه‌ی فوق‌الذکر می‌باشد، اما اگر منظور مبدأ و منشأ وجود و فیض دانستن ایشان است، بدیهی است که اشکال دارد.

دقت شود که طبق احادیث (اصول کافی، باب اسمای الهی، ج ۱)، نه تنها «یا علی، یا حسین، یا فاطمه، یا مهدی»، بلکه حتی اگر اسم‌های خدا بدون قصد کردن خود خدا خوانده شود، شرک است. بر اساس مضمون این روایات:

هر کسی اسم خدا را بدون قصد کردن خودش صدا کند، کافر است. چون غیر از او را صدا کرده و هر کسی اسم و خودش را با هم قصد کند، مشرک است. چون دو چیز را خوانده و دوگانه پرستی کرده و هر کسی خدا را قصد کند و او را با اسم‌هایش بخواند، موحد است.

سوال ۱۴: نحوه‌ی استفاده از قرآن چگونه است؟ آیا از ظاهر همه آیات می‌توان استفاده کرد یا باید با تفسیر خواند؟ (تبریز) (۱۵ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با توجه به اهمیت موضوع، لازم است نکات ذیل با دقت و تدبر تمام مورد مطالعه قرار گیرد:

الف - بدیهی است که ظاهر کلام خداوند متعال برای همگان قابل استفاده است. و اگر بهره‌مندی از قرآن کریم و کلام وحی منحصر به رجوع به تفسیر بود، خداوند می‌فرمود که آن را برای مفسرین فرستاده است نه همگان. درحالی که خداوند متعال مکرراً تأکید نموده است که رسول^(ص)، کتاب و دین را برای همگان فرستاده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا، ۲۸)

ترجمه: و ما تو را جز برای همه‌ی مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش‌های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

خداوند کریم در سوره‌ی القمر چهار بار تأکید می‌فرماید که درک قرآن را برای همگان آسان کردم:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (القمر، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۴۰)

ترجمه: ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود؟!

ب - اما این بدان معنا نیست که کسی بخواهد آن را بهانه‌ی اکتفا و بسنده بودن به ظاهر قرآن کریم قرار دهد. چرا که اولاً خداوند کریم فقط قرآن را نازل ننموده است، بلکه می‌فرماید: رسول، قرآن و میزان را نازل کردم و باید هر سه، مورد اطاعت قرار گیرند و به همین دلیل پیامبر اکرم^(ص) نیز در حج آخر خود می‌فرماید که از میان شما می‌روم ولی دو ثقل دیگر را باقی می‌گذارم که از هم جدا نمی‌شوند تا در کنارجوز کوش به من برسند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان را نازل کردیم تا مردم قیام به قسط کنند ...

در نتیجه، همه می‌توانند از ظاهر قرآن کریم نهایت بهره را ببرند، ولی بهره‌های قرآن منحصر به ظاهر آن نبوده و باید بواطن و تأویل آن نیز مورد توجه قرار گیرد. هیچ کس با قرائت ظاهر قرآن نمی‌تواند فرق بین محکم و متشابه را تشخیص دهد و یا همه‌ی احکام الهی را از آن استنباط نماید. به عنوان مثال از کجای ظاهر قرآن می‌توان فهمید که نماز صبح دو رکعت و ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و مغرب سه رکعت است؟ و همین طور است سایر احکام.

بدیهی است که وقتی استنباط احکام از ظاهر آیات ممکن نیست، معرف به بطن و بطون قرآن کریم در زمینه‌ها و مباحث متفاوت [از اصول و فروع] نیز برای همگان میسر نمی‌باشد و باید به راسخون در علم مراجعه نمود که در رأس آنها پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) می‌باشند. کدام کتابی بدون معلم قابل تعلم بوده است که قرآن کریم باشد؟

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷)

ترجمه: او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می‌باشد (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.] اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه‌ی آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه‌ی آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

ج - لذا در تلاوت ظاهر قرآن و شناخت بیشتر از آیات الهی باید به چند نکته توجه داشت و آنها را رعایت نمود تا از بهره‌مندی بیشتری برخوردار گردید، که برخی از اهم آن نکات عبارتند از:

۱ - اول آن که فقط برای اطاعت و بندگی خداوند متعال قرآن بخواند و بداند که خداوند ناظر بر تلاوت، نیت و هر عمل دیگر اوست:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»

(یونس، ۶۱)

ترجمه: در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی، مگر این که ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می‌شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند حتی به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر این که (همه‌ی آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!

۲ - سپس پناه بردن به خدا در ابتدای تلاوت، از شر شیطان (هر گونه انحراف). چنانچه می‌فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (النحل، ۹۸)

ترجمه: هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر.

۳ - دقت و استماع قرآن در سکوت و آرامش، برای انس جان و فهم بیشتر و قرار گرفتن در سایه‌ی رحمت.

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الأعراف، ۲۰۴)

ترجمه: هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت خدا شوید!

۴ - سعی بر تلاوت صحیحتر و تداوم در تلاوت مستمر (قرائت با فکر و تدبر) قرآن، که بدان امر شده‌ایم:

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَ أَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ» (النمل، ۹۱ و ۹۲)

ترجمه: (بگو): من مأمورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم، همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده در حالی که همه چیز از آن اوست! و من مأمورم که از مسلمین باشم * و این که قرآن را تلاوت کنم! هر کس هدایت شود به سود خود هدایت شده و هر کس گمراه گردد (زیانش متوجه خود اوست) بگو: «من فقط از اندازکنندگانم!»

۵ - تدبر و تفکر در همه‌ی آیات الهی. چه در مذمت کسانی که تدبر در قرآن نمی‌کنند، می‌فرماید:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ص، ۲۴)

ترجمه: آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!

۶ - خودداری از برداشت شخصی و تفسیر به رأی (چنانچه در آیه‌ی فوق (آل عمران، ۷) بیان گردید).

۷ - سعی و اهتمام در عمل به آنچه [از ظاهر و باطن قرآن کریم] خوانده و فهمیده شده است.

«فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (القیامة، ۱۸)

ترجمه: پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

لازم است دقت کنیم که وقتی به تلاوت کلام خدا می‌پردازیم و در واقع سخن او را گوش داده و بازگو می‌کنیم، حق تعالی بین ما و شیاطین انس و جن (دشمنانش) پرده‌ای قرار می‌دهد و در واقع ما را از صف و جمع منحرفین جدا می‌نماید، پس باید از این فرصت نهایت بهره را برد:

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» (الإسراء، ۴۵)

ترجمه: و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم.

سوال ۱۵: آیا تعصب داشتن (به پیامبر اکرم ص، اهل بیت ع، قرآن، دین، ولی فقیه و ...) بد است یا خوب؟
(۱۵ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر منظور از «تعصب» معنای لغوی آن «عصیت» باشد، نسبت به هر چیزی بد و نامطلوب است، چرا که از کنار گذاشتن عقلانیت و گرایش به غضب‌های نفسانی نشأت می‌گیرد و از آن پرهیز داده شده است. اما اگر منظور معنای مصطلح و رایج آن بین مردم، یعنی «استواری، پایداری و غیرت» باشد، نه تنها نسبت به موضوعات و موارد حق بسیار خوب است، بلکه لازم و ضروری بوده و بدان توصیه نیز شده است.

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنِ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (هود، ۱۱۲)

ترجمه: پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند (باید استقامت کنند!) و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند.

تعصب به معنای لغوی آن با «غیرت» بسیار متفاوت است و غیرت از لوازم عشق بوده و خداوند متعال «غیور» است. پس هر کس نسبت به عاشق و معشوق خود غیرت دارد و مؤمن نسبت به خدا، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت (ع)، ولایت، خانواده، ناموس ... و هر چه که به معبود و معشوق او وصل و مرتبط باشد، غیور است و همین عشق و غیرت است که انسان را برای دفاع از خاک بی جان یا مفهومی به نام وطن، تا مرز شهادت (برای خدا) پیش می‌برد و این همان صفت و حالتی است که دشمن طماع را آزار می‌دهد.

دقت شود که معمولاً شبه افکنان و بدخواهان، معنای لغوی «عصیت» را مطرح کرده و به بهانه‌ی مذموم بودن آن، استقامت، استواری و غیرت مردم مسلمان را مورد نکوهش و حتی حمله قرار می‌دهند. آنان بر اساس آموخته‌های غرب سعی دارند تا تمامی باورها، چارچوب‌ها و ارزش‌ها را خدشه‌دار کنند و اهداف و تعریف‌های خود را جایگزین نمایند.

البته این ترفند شیطان بزرگ اختصاص به اسلام و ایران ندارد و حتی بر ملت خود و ملل دیگر نیز این معنا را القا کرده و همچنان با شدت تمام ادامه می‌دهند. و جالب آن که بدانید برای بریدن کلیه‌ی تعلقات مردم، به هر ارزشی، از اعتقاد به خدا گرفته تا اعتقاد به خانواده، عفت و ...، فلسفه هم درست کرده‌اند! که مدرنیسم و پست‌مدرنیسم با نفی هر گونه ارزش و فراتر از هر گونه تعریف یا به اصطلاح خودشان «فرا روایت»، همین داعیه را دارند.

اصل مسئله این است که هر گونه اعتقاد، یاور، کشش و علاقه‌ای، از خدا گرفته تا دین، میهن، خانواده و...، مزاحم تحقق اهداف آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل برای ایجاد به اصطلاح دهکده‌ی واحد و سلطه بر جهان و جهانیان است. لذا اسم هر گونه باور و گرایش و استقامت عقلی، قلبی و حتی علمی بر آنان را «تعصب» می‌گذارند تا منفور جلوه داده شود.

سوال ۱۶: چرا به رغم گذشت سی سال از انقلاب، صدا و سیما هنوز با آرمان‌های امام (ره) فاصله دارد؟ (مشهد) (۲۸ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

فاصله داشتن با آرمان‌های حضرت امام^(ره) و مقام معظم ولی فقیه، که همان فاصله داشتن با شاخصه‌های دینی اسلام عزیز است، انحصار به صدا و سیما ندارد. لذا اگر آرمان‌گرایی کنیم، قضاوت عادلانه آن است که اذعان نماییم همه‌ی دستگاه‌های اجرایی کشور با آرمان‌ها فاصله دارند. مگر شهرداری‌ها، وزارتخانه‌ها و ... توانسته‌اند که حدود و شاخصه‌های الهی و اسلامی را به طور کامل محقق نمایند و فقط صدا و سیما مانده است؟! شکی نیست که تحقق آرمان‌ها نه به حد کمال، بلکه به حد مقبول نسبت به توان و امکانات، زمان بیشتری می‌خواهد و البته شکی نیست که سیاست‌گذاران و مدیران از یک سو و سپس مجریان (مردم) نقش بسیار مؤثری در سرعت یا کندی روند تحقق آرمان‌ها دارند.

اما راجع به صدا و سیما، [که انحراف آن به پخش موسیقی حرام یا ... که در سؤال اشاره نمودید خلاصه نمی‌شود] مشکلات اساسی فراوانی به نظر می‌رسد که ذیلآ به برخی از اهم آنها اشاره می‌شود:

مدیریت و بدنه‌ی صدا و سیما قبل از انقلاب در اختیار دربار، ساواک، خادمین دربار، سیاست‌گذاران صهیونیسم، بهایی و دست‌کم دنیاپرست و فاسد بود. پس از انقلاب، ابتدا مدیریت تغییر یافت. اما این تغییر نه تنها مطلوب نبود، بلکه کاملاً تحمیلی بود. مدتی قطب‌زاده که جاسوس بود و سپس اعدام شد و پس از آن مدت مدیدی «محمد هاشمی رفسنجانی» مدیریت را بر عهده گرفت. که به غیر از ضعف مدیریتی، امروزه دیدگاه‌های اعتقادی - سیاسی و اقتصادی‌اش، بیش از پیش آشکار شده است.

بدیهی است که این دو مدیر که حدوداً یک دهه پس از انقلاب مدیریت صدا و سیما را بر عهده داشتند، نه تنها تغییرات اساسی لازم در اتاق فکر، سیاست‌گذاری و بدنه‌ی اجرایی را انجام ندادند، بلکه زمینه و امکانات را (خواسته یا نخواست) برای استحکام بیشتر صاحبان تفکرات غیردینی (اگر نگوئیم ضددینی) فراهمتر نمودند. بدیهی است برای مدیران بعدی نیز امکان انقلاب در صدا و سیما و جابجا کردن هزاران مدیر، مجری و هنرمندان (موسیقی، نویسندگی، کارگردانی، بازیگری و ...) میسر نبود، مضاف بر این که با مشکلات دیگری مواجه بودند. مثل:

- جبران نارسایی‌های کلان و بازماندگی‌های ناشی از دوران انقلاب و جنگ تحمیلی.

- توجه بیشتر به رشد سخت‌افزاری (افزایش شبکه‌ها - نوسازی و تقویت سیستم‌ها - گسترش شعاع پخش و ...).

- اهمال زیاد نسبت به رشد نرم‌افزاری و یا بهتر بگوئیم «مغزافزاری».

- نفوذ و قوت گرفتن اندیشه‌های منحرف و حتی ضد، در دوره‌های قطب‌زاده، سازندگی و اصلاحات.

- عدم بصیرت مدیران به شیوه‌های «جنگ نرم» و القای اندیشه‌های فمینیستی، کاپیتالیستی، لیبرالیستی در قالب‌های هنری (به ویژه فیلم، سریال و موسیقی).

به عنوان مثال: کدام مدیری فهمید که موسیقی گزارش و مستند بزرگداشت مرحوم آیت الله علامه جعفری^(ره) آهنگ فیلم پدرخوانده بود؟! و کدام یک فهمیدند که این ترفندی‌عنی چه؟! این دقت‌هابصیرت می‌خواهد.

- مبدل شدن برخی از گروه‌ها (به ویژه هنری) به باندهای بی‌تابلوی قدرتمند و جلب اعتماد مدیریت و در نهایت جلوگیری از تزریق نیروهای جدید، مؤمن، خوش ذوق، توانمند و ... به بدنه.

- و هزاران مشکل اساسی، اصلی و فرعی دیگر.

البته نگاه بدبینانه یا ندیدن تلاش‌ها و فعالیت‌های بسیار مثبت در راستای نیازها و ارزش‌های اسلامی نیز بی‌بصیرتی و ناسپاسی کامل است، ولی در هر حال امیدواریم که صدا و سیما با همت، جدیت و بصیرت بیشتری در جهت الگوسازی و تحقق شاخصه‌های اسلامی و دشمن شناسی [اعم از افراد یا استراتژی‌ها و برنامه‌های جنگ نرم] کوشا باشد.

سوال ۱۷: آیا رونق بازار موسیقی‌های فاسد و هرزه‌خوانی‌ها در قبال محدودیت موسیقی فاخر و سنتی و ... از بی‌توجهی و در مجموع شاهدهی بر نیاز فطری به مقوله‌ی موسیقی، جشن و در کل شاد بودن نمی‌باشد؟ (اراک) (۲۹ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نویسنده‌ی محترم این سؤال، ضمن اشاره به موضوع، درباره‌ی بی‌توجهی شنوندگان موسیقی به متن و فحوای آن، تا جایی که در مجلس عروسی موزیک با شعری درباره‌ی زنا محصنه پخش می‌شود و مدعوین بدون توجه به متن فقط با آهنگ آن شاد می‌گردند اشاره نموده و افزوده که برخی هم می‌گویند: مخالفت برخی علمای دینی سبب عدم احیای سنت‌های قدیمی شادی و رواج هرزه‌خوانی و ... شده است؟

الف - جالب است که مخالفین اصول (اسلام و نظام اسلامی)، سعی دارند همه چیز را به گردن علما بیاندازند! مثلاً اگر روضه‌خوانی زیاد شد، تقصیر علما است و اگر هرزه‌خوانی هم زیاد شد، تقصیر علمای دینی است. سنت‌گرایی از علما است و به اصطلاح مدرنیسم هم از علما است! از اینها باید سؤال نمود که آیا تغییر دادن ذوق عمومی مردم آمریکا، اروپا و ... [به ویژه نسل جوان] از موسیقی کلاسیک به موسیقی پاپ و جایگزین نمودن سر و صداهای بی‌معنی از الویس‌پرسلی تا مایکل جکسون و تینا ترنه و مادونا و بسط دادن این تغییر ذوق به جهانیان [به وسیله‌ی تبلیغات و القای روحیه‌ی غرب‌زدگی، وابستگی و تقلید کور به ویژه در میان ملل جهان سوم و در حال توسعه] نیز تقصیر علما است؟! پس، از این قسمت سؤال که صرفاً جوسازی و شانناژ و سوءاستفاده از موضوعی برای ضدیت با دین و علمای دینی در جهت تضعیف نظام سیاسی دینی است، می‌گذریم.

ب - اما در مقام پاسخ تحلیلی باید موضوع مهم مطروحه را به چند قسمت تقسیم نمود و به هر یک جداگانه پرداخت. به عنوان مثال: «شادی، نشاط و نگاه اسلام به آن» - «لازم و ملزوم دانستن ارتباط بین شادی و موسیقی» و «موسیقی سنتی و مدرن».

ب/۱: درباره‌ی «شادی، نشاط و نگاه اسلام به آن»، اسلام دیدگاه مبسوط و بسیار دقیقی دارد. نگاه اسلام به مسئله‌ی مهم «حیات محدود دنیوی بشر» که زمینه‌ساز و تبیین کننده‌ی «حیات جاوید اخروی» است بسیار جدی می‌باشد. لذا وقت و کاری برای «سرگرمی» به مفهوم امروزی که مشغولیتی برای به فراموشی سپردن مهمات زندگی است، توصیه نمی‌نماید و هیچ گونه غفلت و بی‌خودی و فراغت از خود و زندگی فردی و اجتماعی را به بهانه‌ی شادی، نشاط و ... نمی‌پذیرد. و اگر ما معتقدیم که این جهان و ما را خداوند علیم و حکیم خلق نموده و طبعاً خلقت او هدفدار و حکیمانه است، انتظاری به غیر از فرمان و دستورالعمل حدیث در زندگی و غنیمت شمردن همه‌ی لحظات آن نیز نمی‌رود:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، ۱۱۵ و ۱۱۶)

ترجمه: آیا گمان کردید شما را بی‌هوده آفریده‌ایم، و به سوی ما باز نمی‌گردید؟ * پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از این که شما را بی‌هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است!

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

(الدخان، ۲۸ و ۲۹)

ترجمه: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو است را به بازی (و بی‌هدف) نیافریدیم! * ما آن دو را جز به حق [بر اساس علم و حکمت] نیافریدیم ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!

لذا شکی نیست که نه فقط در مجموع خلقت، بلکه در خلقت هر موجودی و هر انسانی هدف و کمالی وجود دارد که انسان مختار باید سعی کند آن را در خود محقق نماید. لذا همه‌ی مسائل زندگی [حتی تفریح آن] جدی است:

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) می فرماید: ای مردم از خدا بترسید، هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی بپردازد، و او را به حال خود وا گذاشته اند تا خود را سرگرم کارهای بی ارزش نماید، و دنیایی که در دیده ها زیباست، جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت می انگارند، و مغروری که در دنیا به بالاترین مقام رسیده، چون کسی نیست که در آخرت به کمترین نصیبی دست یافته است. (حکمت ۳۷۰)

اما نگاه به زندگی بر اساس علم و حکمت الهی، نه تنها سبب کناره گیری از شادی ها و نشاط نمی گردد، بلکه آنها را نیز معنادار، هدفدار و مؤثر و مثبت می نماید. لذا دیگر هر شادی و نشاط تقلبی، جای اصلی آن را نمی گیرد.

انسان دارای جسم و روح است و هر جنبه‌ی خلقت آدمی نیازمند به شادی و نشاط است و از این رو خندرو بودن، با نشاط بودن، وقت برای شادی و نشاط اختصاص دادن، دیگران را شاد کردن و ... از اصول برنامه های اسلامی برای زندگی است. لذا اهل عصمت^(ص) نیز نه تنها تأکیدهای فراوانی بر شادی، تفریح و سرور دارند، بلکه آن را مساعداکننده‌ی جسم و جان برای انجام امور مهمتر دانسته اند:

- پیامبر خدا^(ص) فرمود: «در صحف ابراهیم آمده است که خردمند، مادامی که خردش از او گرفته نشده، باید ساعاتی را برای خود در نظر بگیرد. زمانی برای مناجات با پروردگارش و زمانی برای حساب کشیدن از خویش و زمانی برای اندیشیدن در نعمتهایی که خدای عزوجل به وی ارزانی داشته است و زمانی برای بهره مند ساختن نفس خود از حلال (لذتهای نفسانی حلال). زیرا این زمان کمکی است به آن سه زمان دیگر و مایه‌ی آسودگی و رفع خستگی دلها می باشد». (الخصال، ص ۵۲۵، ج ۱۲)

- امام کاظم^(ع) فرمود: سعی کنید اوقات خود را به چهار قسمت کنید: «زمانی برای مناجات با خدا، زمانی برای کسب و کار، زمانی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتمادی که عیب‌هایتان را به شما گوشزد می کنند و در باطن، خیرخواه شما هستند و زمانی برای بهره مند شدن از لذتهای غیرحرام».

(بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ج ۱۸)

- پیامبر اکرم^(ص): هر کس مؤمنی را شاد سازد، مرا شاد ساخته و هر کس مرا شاد نماید، خدا را شاد کرده است. (الکافی، ج ۲، ۱۸۸)

ب/۲: اما همانطور که در متن سؤال اشاره نمودید، گویا بسیاری از مردم (حتی مؤمنین) اصول و حتی فروع شادی کردن را نمی دانند و گمان می کنند که شادی و نشاط یعنی موسیقی، رقص و آواز (اعم از سنتی یا مدرن)! لذا هر کجا سخن یا موضوع جشن و شادی مطرح می گردد، قبل از هر چیزی به یاد موسیقی و آوازخوانی و اگر شد، رقص و به اصطلاح پایکوبی می افتند! این بیماری چنان مبتلابه اکثریت شده است که حتی نهادهای اجرایی کشور را نیز دچار کرده است. چنانچه صدا و سیما نیز برای ایجاد نشاط، شادی، سرور و جشن (حتی اگر برای سالروز میلاد اهل عصمت^(ص) یا بعثت یا غدیر هم باشد) به موسیقی و آواز متوسل می گردد! البته این تقصیر علمای دینی نیست، بلکه فرهنگی جاهلی است که نسل به نسل منتقل شده است.

پیامبر اکرم^(ص) فرمود: خداوند مرا به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و من سازها و نی ها و امور جاهلیت را نابود (قدغن، ممنوع و حرام) می کنم. (منتخب المیزان الحکمة، ج ۲، ص ۷۸۳)

امام صادق^(ع) فرمود: آوازخوانی، از جمله گناهانی است که خداوند عزوجل برای آن وعده‌ی آتش داده است، آنجا که (لقمان، ۶) می فرماید: «و برخی از مردم خریدار سخن بیهوده هستند تا [مردم را] به هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.»

(الفقیه، ج ۴، ص ۵۸)

پس، از آنجا که دین اسلام منطبق بر فطرت انسان و خلقت جهان است و موسیقی به مفهوم و مصادیق امروزی توصیه نشده است، معلوم است که فطرت آدمی هیچ نیازی به این نوع از موسیقی ندارد و این یک باور و نیاز کاذب جاهلی (شیطانی) است که نسل به نسل به آدمی القا شده است و هیچ ضرورتی ندارد که

شادی، نشاط و سرور، مستلزم موسیقی و آوازه‌خوانی باشد و بدون توسل به آنها هیچ شادی یا نشاطی میسر نبوده و محقق نگردد.

ب/۳: اما درباره‌ی موسیقی سنتی و مدرن نیز در نظر داشته باشید که ضدتبلیغ چنان از «موسیقی سنتی» یاد می‌کند که گویا نوع شرعی موسیقی می‌باشد! لذا سعی دارد با به کاربردن واژه‌ی «سنتی»، موسیقی حرام را ذبح شرعی نموده و آن را حلال قلمداد نماید! و حال آن که موسیقی سنتی نیز در زمان خودش موسیقی مدرن بوده و برای لهُو و لعب در کاخ‌های سلاطین و محضر اشراف و مترفین وقت نواخته می‌شده است. وگرنه به لحاظ شرعی و منطقی، چه فرقی وجود دارد بین موسیقی سنتی با خوانندگی ملوک ضرابی یا مرضیه، با موسیقی مدرن با خوانندگی گوگوش یا مایکل؟! هر دو به تناسب شرایط روز و ذوق مخاطبین و ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مترفین می‌باشد.

ملاحظه: قابل توجه آن که برخی می‌گویند: خیر، موسیقی سنتی اصیل است و از اصول و معانی خاصی برخوردار می‌باشد و ...، اما اگر دقت نمایید، آنچه که امروز توسط غرب به عنوان موسیقی مدرن، شاد یا پاپ ارائه می‌شود، همان موسیقی، آوازه‌خوانی و رقص اصیل آفریقایی‌ها می‌باشد که برای خودشان اصیل و حرکاتش دارای معانی است و جهان غرب آن را به تصرف و سپس تحریف درآورده، حرکاتش را با سکس و فحشای غربی و محتوایش را با هرزه‌خوانی تغییر داده است. که البته این امر دلایل و اهداف بسیاری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد.

پس همان گونه که اشاره نمودید، ما [اعم از سیاست‌گذاران و مردم] باید شادی، نشاط و سرور واقعی را که نیاز فطری بشر است بیاموزیم و آموزش دهیم، نه این که به نام «دین و اسلام» به یکی از دو طرف حرام سنتی و حرام مدرن متمایل گردیم.

سوال ۱۸: سطح زندگی انسان باید طبق چه معیارهایی باشد؟ آیا سطح تحصیلات و سطح درآمد نباید هیچ تاثیری در رفتار انسان داشته باشد؟ منظور از شأن اجتماعی چیست؟ (مشهد) (۳۲ خرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه مباحث مطروحه در سؤال نیاز به پاسخ‌های مبسوط دارد، اما به عنوان برخی از «شاخص»ها نکات ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - برنامه‌ها [در هر زمینه‌ای] بر اساس اهداف تدوین می‌گردد، لذا برنامه‌ای صحیح است که آدمی را به هدف برساند. از همین قاعده‌ی کلی این نتیجه به دست می‌آید که اصل «هدف» است. پس برای دستیابی به یک برنامه‌ی صحیح در عرصه‌های متفاوت زندگی [ازدواج، تحصیل، کسب، اشتغال و ...]، باید هدف صحیحی که مستلزم رشد و کمال است انتخاب و منظور شود. در جهان‌بینی الهی، هدف نهایی «الله جل جلاله» می‌باشد که اعتقاد به «انا لله و انا الیه راجعون» بیانگر آن است و اتخاذ هر هدفی به غیر از آن به مثابه‌ی کفر و شرک می‌باشد. با توجه به این اصل، سطح زندگی باید به گونه‌ای باشد که مزاحمتی برای رسیدن به هدف ایجاد ننماید. هدف گرفتن «الله جل جلاله»، یعنی هدف گرفتن رشد و کمال انسان، پس هر کاری که مانع از رشد و موجب سقوط گردد، ناشایست است و علت همه‌ی حلال‌ها و حرام‌ها نیز فراهم نمودن زمینه‌ها و عوامل رشد انسان به سوی کمال می‌باشد.

ب - عالم و هر چه در آن است، برای انسان آفریده شده است، پس دسترسی و تملک هدفدار آنها و تحقق رفاه، بد و مذموم نیست. لذا اسلام نه تنها با ثروت، غنا و توانگری مخالف نیست، بلکه با فقر مخالف است و برنامه‌های فردی و اجتماعی آن برای زدودن فقر و به ارمغان آوردن رفاه در عرصه‌های متفاوت است و یکی از اهداف نهایی که توسط حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق خواهد شد، عدالت اجتماعی و رفاه عمومی است.

از امام صادق (ع) آمده که می‌فرماید: «ان النفس اذا أحرزت قوتها استقرت: آدمی هرگاه وسایل زندگی‌اش به قدر نیاز فراهم باشد، روانش آسایش می‌یابد.»

آنچه که مذموم می‌باشد محبت و تعلق داشتن به دنیاست. چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «حب الدنيا رأس كل خطیئة». یعنی «محبت به دنیا [هدف گرفتن آن] سرآمد همه‌ی گناهان است.» در واقع هیچ کس، هیچ گناهی انجام نمی‌دهد، مگر آن که به خاطر محبت به دنیا و مظاهرش باشد.

ج - مبرهن است که «عدالت» [یعنی قرار گرفتن هر چیز در جای اصلی خودش]، مهم‌ترین عامل رشد و تکامل جسمی و روحی، مادی و معنوی و در نهایت فردی و اجتماعی بشر است. پس سطح زندگی نیز باید اعتدال عقلی و رفتاری همگونی داشته باشد. به عنوان مثال: اگر کسی بر اثر کسب و کار حلال ثروت کلانی به دست آورد، برای او خیر است، اما اگر به خاطر ثروتش ده خودروی گران قیمت خرید، از اعتدال خارج شده است.

رعایت اعتدال در هر امری آن قدر اهمیت و ضرورت دارد که خداوند متعال حتی در کرم و بخشش که از صفات کمال است، به آن امر و توصیه می‌نماید و می‌فرماید که نه دست را چنان ببند که قطره‌ای از آن نچکد و نه چنان باز کن که هیچ در آن باقی نماند:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (الإسراء، ۲۹)

ترجمه: هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی!

باید دقت نمود که مقوله‌ی «درآمد» متفاوت از مقوله‌ی «مصرف» است و در اسلام برای درآمد حلال هیچ محدودیتی وجود ندارد، اما برای مصرف الگوهای کاملی چون: پرهیز از اسراف، پرداخت حقوقی که دیگران بر عهده‌ی فرد دارند، رسیدگی به فقرا، یتیمان و ... ارائه شده است.

د - شکی نیست که تحصیل علم و یا ثروت در رفتار آدمی تأثیر می‌گذارد و هیچ کس نمی‌تواند بگوید یا مدعی شود که نباید تأثیر بگذارد. خداوند متعال که خالق و رازق بشر است و او را به علم، ثروت و غنای واقعی مزین و به ابزار دنیا مسلح می‌نماید، می‌فرماید:

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند!

مگر می‌شود که علم و جهل و همچنین فقر و ثروت هیچ تأثیری در فرد یا جامعه نداشته باشند. اگر تأثیری نباشد نه خداوند به کسب علم و زدودن فقر امر می‌کند و نه انسان به دنبال آن‌ها می‌رود. اما باید دید که تأثیر آن‌ها چگونه است؟ آیا کسی که علم کسب کرده، بر علم خود می‌بالد و کسی که ثروتی به دست آورده، با آن بر دیگران تکبر نموده و در زمین فساد می‌کند؟ یا علم و ثروت را در راه رشد و تکامل خود و جامعه‌ی بشری به کار می‌بندد و مصرف می‌نماید؟

ه - اما درباره‌ی رعایت «شأنیت» در هر امری، که اسلام مؤکداً بر آن توصیه نموده است، برخی سوءاستفاده می‌کنند و چنین گمان و تفسیر به رأی می‌کنند که «فخر، تکبر، تجمل‌گرایی، اسراف و ...»، لازمه‌ی رعایت شأنیت فردی و اجتماعی آنهاست! و برخی دیگر نیز در مقابل این افراط دچار تفریط می‌گردند و گمان می‌کنند که «فقر، زبونی، خواری، انزوا، زهد بی‌منطق و بی‌جا و ...»، لازمه‌ی شأنیت عبد بودن و مسلمانی آنهاست. هر دو گمان به خطا است و به قول حضرت امیر(علیه‌السلام): آدم احق، یا افراط می‌کند و یا تفریط.

اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که این دسته از انسان‌های بدگمان، شأنیت آدمی را فقط در ظاهر می‌بینند و هیچ به شأنیت انسانی خود توجه ندارند. چه کسی گفته که شأن ثروتمند ایجاد می‌نماید که کاخ نشینی کند، ده‌ها خدمه و حشمه داشته باشد، هیچ کارش را خودش انجام ندهد، عقل را تعطیل کرده و همه‌ی مشکلاتش را با پول مرتفع کند، ده‌ها ویلا، ملک، آپارتمان و خودروی بی‌مصرف داشته باشد، کاسه‌ی دستشویی و توالتش از طلا یا آب طلا باشد، لباس فاخر بپوشد، فقط با ثروتمندان نشست و برخاست نماید، در حالی که نزدیکان و همسایگان او مستمند، گرفتار و حتی گرسنه هستند، آن‌ها را انسان‌های دست دوم فرض کند و هر ساله صدها هزار دلار یا میلیون‌ها تومان صرف گردش‌های داخلی و خارجی خود نماید ... و در نهایت هیچ به یاد فانی بودن دنیا و آخرت خود نباشد؟!

و متقابلاً چه کسی گفته که مؤمن به دنبال کسب حلال، قوت مالی، تأمین رفاه دنیوی خود و خانواده، فراهم نمودن امکان بهره‌وری از همه‌ی مواهب الهی [البته به عنوان یک وسیله که او را به هدف مقربتر نماید] و ... نرود و با فقر و ذلت و خواری زندگی کند، با لباس مندرس و موی ژولیده در جامعه حاضر شود و احیاناً کشکول گدایی هم بر دوش بگیرد و نام خود را «درویش» بگذارد و این هیبت زشت خود را به اسلام و حضرت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) نسبت دهد؟!

در کجای قرآن، حدیث و یا سیره‌ی اهل عصمت^(ع) این افراط و تفریطها توصیه یا تأیید شده است؟ و مگر در همه‌ی معارف و احکام الهی هر دو روش را مذموم و مستوجب عقاب و عذاب نشمرده است؟

پس، شأنیت انسانی و اسلامی در اولویت قرار دارد و راه رعایت آن همان پیشه‌نمودن اعتدال عقلی است که در شرع نیز تبیین شده است.

سوال ۱۹: نظر قرآن راجع به شعر و شاعری چیست؟ می‌گویند: آیا رفتار مهربانانه‌ی پیامبر با آنها به خاطر مصلحت بوده است؟ (بزد) (۱۲ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خالق عالم هستی، الله علیم و حکیم است. لذا مخلوقات و کل جهان هستی را بر اساس حکمت و هدفدار آفریده است. لذا ارزش هر چیزی به تناسب هدف، جهت و سپس محتوای آن تعیین می‌گردد و فرقی نمی‌کند که «نماز» باشد و یا «شعر»، بیان حکمت فلسفی باشد یا شاعری. لذا نمی‌توان گفت: نماز کسی که برای ربا نماز می‌خواند ارزش دارد و شعر شاعری که برای خدا [به هر زبانی] شعر می‌سراید ارزش ندارد.

خداوند متعال در کلام خود ارزش و جایگاه «شعر» و «شاعر» را به وضوح بیان نموده است و ضمن تنقید «شعر» و «شاعر» به صورت کلی و بیان علت این نقد، شعر ممتاز و شاعر هدفمند را مستثنی داشته و می‌فرماید:

«وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (الشعراء، ۲۲۴ تا ۲۲۶)

ترجمه: (پیامبر اسلام شاعر نیست) شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند. * آیا نمی‌بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟ * و سخنانی می‌گویند که (به آنها) عمل نمی‌کنند!

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا أُولَئِكَ مَن قَلْبٍ يَنْقَلِبُونَ» (الشعراء، ۲۲۷)

ترجمه: مگر [آن] کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، و به هنگامی که مورد ستم واقع می‌شوند به دفاع از خویشتن (و مؤمنان) برمی‌خیزند (و از شعر در این راه کمک می‌گیرند). آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!

(همین دو آیه از زیبایی‌ها و ایجازهای قرآن کریم است. چنانچه در بیان ارزش و جایگاه شعر و شاعری و جدا نمودن شعر خوب از شعر گمراه کننده، نظم، کلمات و جملات را با برخورداری از همه‌ی اصول یک شعر خوب [مفهوم، نظم، قافیه، آهنگ، وزن و ...] به گونه‌ای بیان داشته است که حتی اگر کسی عربی بلد نباشد و فقط بتواند جملات را روخوانی کند، متوجه می‌شود که مانند یک شعر زیبا بیان شده است).

خداوند کریم در فراز اول آیات فوق به صراحت اعلام می‌دارد، که تابعین و پیروان «شعر» به طور اعم، انسان‌های جاهل هستند. چنانچه امروزه نیز در دنیا بیش از پیش شاهد آن هستیم. هر ساله صدها هزار موسیقی به همراه شعر و خوانندگی به اذهان عمومی عرضه و القا می‌شود که علاقمندان و پیروان بسیاری دارد. و به وضوح شاهدیم که این پیروی و تبعیت و علاقه، به هیچ اصول منطقی و عاقلانه‌ای پایبند نیست و این اشعار پوچ نه تنها سبب پیدایش حالات کاذب می‌شود، بلکه سبب پیدایش و گسترش فرهنگ‌ها، گروه‌ها ... شده و حتی نقش‌های اقتصادی کلانی ایفا می‌کنند.

در فراز دوم، به علت جاهل قلمداد نمودن شعر و تابعیت از شعرای «جاهلی» اشاره دارد و سندی می‌آورد که برای همه مشهود است و می‌فرماید: آیا نمی‌بینی که آنها در هر وادی سرگردان هستند؟ وادی عشق، وادی هوای نفس، وادی نغز، وادی تعریف و تمجید و وادی توصیف و ... به هر وادی‌ای که وارد می‌شوند، بی‌هدف و سرگردان به دور خود می‌چرخند! نه حرف معناداری، نه بیان واقعیتی، نه سخن جهت‌داری، نه عملی، نه حکمتی و ... ! و فقط لفاظی!

در فراز سوم، حق تعالی به نکته‌ی اساسی دیگری اشاره دارد و آن این که «شعر» باید از مبدأ شعور سرچشمه بگیرد و هدفدار بیان گردد و پشت هر کلامی که بر اساس شعور بیان می‌گردد، باید «عمل» باشد. وگرنه این بیان بی‌حکمت، عبث است و فقط به حیرت و سردرگمی می‌افزاید. چقدر خداوند متعال در قرآن تأکید و انتقاد دارد که چرا حرفی می‌زنید که عمل نمی‌کنید؟! خداوند کریم حتی به مؤمنین انتقاد دارد که چرا حرفی می‌زنید که عمل نمی‌کنید!؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف، ۲ و ۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! * نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

در این فراز نیز خداوند متعال یکی از صفات رذیله‌ی «شعرا» (به طور اعم) را حرف زدن و عمل نکردن بیان داشته و می‌فرماید از مشخصات و دلایل گمراهی و حیرانیت شعرا در هر وادی که وارد می‌شوند این است که «سخنانی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند!»

اما در آیه‌ی مبارکه‌ی بعد، خداوند متعال یک استثنا‌ی قایل می‌شود و می‌فرماید: مگر کسانی که ایمان دارند (هدف درست را انتخاب کرده‌اند) - عمل صالح انجام می‌دهند - و با شعر خود، تظلم می‌کنند و علیه ظلم قیام می‌کنند.

این دسته از شعرا و این گروه از شعرها و طرفداران آنان ممدوح هستند. پس اگر رسول خدا (ص) و یا ائمه‌ی اطهار (ع) از دسته‌ای از شعرها تمجید و برخی از شعرا را مورد لطف قرار داده‌اند، مصلحت‌گرایی به معنای باج دادن نبوده است. بلکه شعر و شاعر هر دو بر موضع حق قرار داشته‌اند. در اینجا «شعر» نوعی کمال ادبی است و کمال نیز ممدوح است.

و البته ممکن است کسی را ببینند که انسان خوبی است. خمیره‌ی خوبی دارد، ذوق شاعری هم دارد، اما در وادی علم، حکمت و عقل نیست و اگر مورد لطف، محبت، تذکر و هدایت قرار گیرد، ممکن است که این استعداد خود را در راه حق به کار گیرد. بدیهی است که او را نیز مورد لطف قرار می‌دهند. اما از طرفی دیگر دستور گردن زدن شاعر ملحد را نیز صادر می‌کنند. چرا که ضررش به جامعه بیش از ضرر سایر مفسدان سیاسی، اقتصادی و ... می‌باشد.

نمونه آن که حضرت رسول اکرم (ص) در فتح مکه به رغم آن که حتی خانه‌ی ابوسفیان را که بزرگ‌ترین دشمن سیاسی بود، برای خودش و هر که وارد آن شود «خانه‌ی امن» اعلام نمود و از همه درگذشت، از شاعر ملحدی که با نصب اشعارش در خانه‌ی کعبه سبب انحراف مردم می‌شد، نگذشت و دستور مجازات وی را صادر نمود. اما در جایی دیگر شاهدیم: (مضمون)، حضرت علی (علیه السلام) از جایی گذر می‌فرمودند و شنیدند که مرد جوانی با صدایی خوش آواز می‌خواند! نظری به او کرده و به صافی و صفای دل او پی‌بردند. لذا با مهربانی نزد او نشستند و از او پرسیدند: آیا حیف نیست که این نعمت خدا [صدای خوش] را در راه باطل استفاده کرده و آواز می‌خوانی؟! پرسید: پس چه بخوانم؟! فرمودند: قرآن بخوان که کلام حق است. گفت: بلد نیستم. و حضرت به او تعلیم نمودند و او از آن پس با صدای خوش قرائت قرآن نمود و یکی از قاریان برجسته شد.

سوال ۲۰: منطق حکم می‌کند که اگر قرآن کلام خداست، پس جامعه باید به سوی تغییر زبان و جایگزینی زبان عربی پیش رود...، پس آیا ادعای علاقه به ادبیات فارسی یک دروغ مقدس نیست؟ (بزد) (۱۲ تیر ۱۳۸۹)

متن کامل سؤال:

معتقدان به اسلام قرآن را کلام الهی میدانند. اگر واقعاً بر این باور باشند بنابر این باید قرآن را فصیح‌ترین کلام و دلنشین‌ترین بیان عنوان کنند و بنابر این نیاز به تغییر زبان در جامعه به عربی وجود دارد تا با این کلام دل‌نشین رابطه‌ای در خور شان برقرار شود. منطق حکم می‌کند اگر قرآن از طرف خداست باید جامعه به سمت عربی گفتن و عربی حرف زدن برود تا بتواند کلام خدا را جایگزین کلام انسان کند. چون کلام انسان حتی اگر بر گرفته از قرآن باشد بر اساس منطق حاصل ذهن انسان هست. حال می‌بینم بدون تکیه به منطق و دیدگاه منطقی هم از اسلام دم زده می‌شود و هم از ادبیات پارسی و هنر شعر پارسی که اگر بشود با سفسطه گفتن که تماماً حاصل ذهن بشری نیست نمی‌شود گفت که از طرف خدا هم هست. این تناقض غیر منطقی چگونه با عقل جور در می‌آید. در واقع آیا درگیر یک دروغ مقدس مصلحت آمیز به نام علاقه به ادبیات پارسی هستیم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این که قرآن کریم «کلام الله» است و دلنشین‌ترین و فصیح‌ترین کلامها می‌باشد، شکی نیست و این باور نه تنها اعتقاد مسلمانان است، بلکه خود قرآن نیز بر آن تصریح دارد و دیگران را نیز به تحدی می‌خواند که اگر می‌توانید حتی یک سوره مانند آن بیاورید و اغلب دانشمندان، حکما، فلاسفه و ادیبان نیز به این واقعیت اذعان دارند.

اما دقت نمایید که «کلام الله»، یعنی: این سخن، سخن خداوند است، نه این که زبان خداوند «عربی» است! خداوند متعال کتب دیگری چون: زبور، تورات و انجیل را هم نازل نموده است که زبانشان عربی نبوده بلکه عبری و یا ... می‌باشد. همه‌ی آن کتب و هر چه به صورت «وحی» نازل شده است، «کلام الله» یعنی سخن خداوند است و حتماً کامل و فصیح است، نه این که زبان خدا عربی، عبری یا ... بوده است.

بدیهی است که فصاحت، بلاغت، زیبایی، کمال و تمامیت کلام خدا در نزول وحی به زبان عبری همان اندازه است که در نزول قرآن به زبان عربی می‌باشد. چون صاحب کلام و گوینده، کمال مطلق و خالق حکیم مخلوقات و زبان‌های متفاوتشان می‌باشد و او سبحان است و هیچ نقصی به او راه ندارد. این حکم منطق است، نه تغییر گویش ملل‌ها.

البته میان زبان‌ها و کمالاتشان نسبت به یکدیگر تفاوت‌هایی است که ادبا خود بدان معترفند و همگان اذعان دارند که نه تنها ترجمه‌ی کلام وحی به کلام انسان (حتی عربی به عربی) کامل نیست، بلکه ترجمه‌ی هیچ زبانی به زبان دیگر نمی‌تواند به طور کامل بیانگر همان مفاهیم و مقاصد باشد. و این معنا اختصاص به قرآن کریم یا زبان عربی ندارد. بلکه همه‌ی زبان‌ها را در بر می‌گیرد. منتهی «کلام» هر چه کاملتر باشد، در مقام ترجمه نیز بیشتر تنزل می‌یابد. چنانچه ترجمه‌ی شعر فارسی سعدی، فردوسی و حافظ نیز چنین است و ترجمه و تفسیر متون عمیق و سنگین نویسندگانی چون شکسپیر، ویکتور هوگو، تولستوی و ... نیز به همان زبان خودشان یا زبان‌های دیگر بسیار مشکل است و حتماً انطباق کامل با مفاهیم و مقاصد زبان گوینده پیدا نمی‌کند، چه رسد به کلام و گفتار حق تعالی در کلام وحی. خواه به عربی باشد یا زبان دیگر.

البته که اگر کسی بخواهد به اصل متن مراجعه کند و بیش از پیش و تخصصی‌تر از مفاهیم و مقاصد آن آگاه شود، [نه تنها بهتر است]، بلکه باید زبان اصلی گوینده و نویسنده را بداند، اما هیچ دلیل منطقی یا ... وجود ندارد که او باید زبان گویشی خود را تغییر دهد و مردم یک کشور یا یک قبیله اگر اعتقادی به کتاب آسمانی دارند، باید به آن زبان سخن بگویند! مثل آن که «گوته» شاعر و نویسنده‌ی آلمانی برای درک بیشتر اشعار حافظ، اقدام به فراگیری زبان فارسی نمود. اما گویش خود را از آلمانی به فارسی تغییر نداد. مگر امروز

مردم آمریکا و اروپا که به انجیل یا تورات معتقد هستند، زبان‌های فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و ... را از میان برداشته و به «عبری» سخن می‌گویند؟! خیر. بلکه اگر متون اصلی یا قدیمی‌تری از تورات و انجیل در اختیار داشته باشند و بخواهند به صورت تخصصی آن را مورد مطالعه و پژوهش قرار دهند، باید عبری هم یاد بگیرند. نه این که حتماً زبان ملی خود را تغییر دهند!

این معنا نیز فقط به قرآن کریم یا سایر کتب آسمانی اختصاص ندارد. امروزه هر کس بخواهد با فلسفه‌ی غرب آشنا شود، باید به زبان‌هایی چون فرانسه و بیشتر از آن آلمانی مسلط شود که بتواند به متون اصلی و با زبان اصلی مراجعه نماید، اما دلیلی ندارد که همگان گویش خود را تغییر دهند.

قرآن کریم نیز از این قاعده مستثنی نیست. هر کس می‌خواهد قرآن را بهتر و بهتر بفهمد، بهتر آن است که با ادبیات عربی آشنا گردد. اما آیا هر عرب زبانی قرآن را می‌فهمد؟! آیا نه این است که امروزه عرب‌زبانان کمتر از جوامع دیگر با مفاهیم قرآنی آشنایی دارند؟ در هر حال قرآن (یا هر کلام وحی‌ای) باید به زبانی نازل گردد و منطق حکم می‌کند که این زبان منطبق با زبان رسول آن باشد نه آن که با یک زبان خارجی بر پیامبری با زبان دیگر نازل گردد.

اما ضرورت یاد گرفتن زبان عربی نیز دلیلی بر ضرورت تغییر زبان ملی و گویش فارسی نیست. مضاف بر این که باید دقت شود، آن خداوند حکیمی که فرموده است قرآن را برای هدایت بشر در همه‌ی اعصار و مناطق نازل کرده‌ام و در آن هر دستور لازمی را بیان نموده‌ام، اگر ضرورتی داشت، خود می‌فرمود: که همگان زبان اصلی خود را کنار بگذارید و به زبان عربی تکلم کنید! و حال آن که نه تنها چنین نفرموده است، بلکه می‌فرماید: قبایل مختلف [که طبعاً زبان‌ها و گویش‌های متفاوتی دارند] را برای شناخت و معرفت بیشتر قرار داده‌ام و ملاک برتری را نیز تقوا می‌دانم، نه برتری نژاد، رنگ، پوست، زبان و ...، اگرچه عربی باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم (همه‌ی انسان‌ها)! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست خداوند دانا و آگاه است!

پس اولاً که قرآن کریم، بیان و کلام خداوند است، یعنی از ناحیه‌ی او به زبان عربی نازل شده است. نه این که زبان خدا عربی باشد! خدا که مخلوق نیست تا مقید و محدود به زبانی باشد. ثانیاً اگرچه علم بیشتر به مفاهیم قرآنی مستلزم یادگیری زبان قرآن [عربی] است، اما هیچ ضرورتی وجود ندارد که گویش ملیت‌ها تغییر یافته و همگان زبان ملی خود را کنار گذاشته و به عربی صحبت کنند.

پس نتیجه می‌گیریم که نه تنها ما چیزی به عنوان «دروغ مقدس» نداریم و این واژه‌ها و اصطلاحات، اسرائیلیاتی است که به تحریف وارد فرهنگ‌های انجیلی و توراتی شده است، بلکه به هیچ وجه علاقه‌ی ما به زبان ملی یا مادری خودمان «فارسی» یا هر زبان دیگری که مسلمانان در کشورشان به آن تکلم می‌کنند، کاذب نیست و ادعای این علاقه نیز دروغ نیست، چه رسد به این که دروغ مقدس باشد!

به نکته‌ی دیگری نیز اشاره می‌گردد که شاید مهمتر از همه‌ی مطالب فوق که از باب پاسخ ارائه شد، باشد، و آن هدف از این گونه شبهات است! هدف از القای این شبهات، زده کردن و دلسرد کردن مسلمانان (به ویژه ایرانیان) از گرایش به اسلام و قرآن است. چرا که اولاً مسلمان فراگیری زبان عربی را برای خودش مشکل می‌بیند، ثانیاً گمان می‌کند که هیچ کس قرآن را اصلاً نمی‌فهمد مگر آن که عربی کامل بداند و ثالثاً اگر مسلمانی را مستلزم تغییر زبان گویشی بدانند، عرق ملی او به زبان مادری‌اش سبب یک نوع مقاومت ناخودآگاه در مقابل قرآن و اسلام می‌گردد و در نتیجه دشمن در تحقق اهدافش [دور و بیزار کردن مردم از اسلام و قرآن] موفق می‌گردد.

سوال ۲۱: با توجه به گسترش استفاده‌ی مردم از ماهواره، واقعاً حکم استفاده از ماهواره چیست؟

(بزد) (۱۲ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید دقت شود که «کثرت» گرایش مردم یا کثرت ارتکاب به یک فعل از ناحیه‌ی مردم، به هیچ وجه دلیلی بر درستی آن به لحاظ عقل و شرع نمی‌باشد. چه بسا در جوامع بسیاری اکثریت مردم مبتلابه ناهنجاری‌هایی چون: شراب‌خواری، قمار، زنا، آدم‌کشی، سقط جنین و ... (مثل اروپا و آمریکا) می‌باشند، ولی قبح کار نفی نمی‌شود. لذا چه هم‌ی مردم مرتکب شوند و چه هیچ کس رغبتی نشان ندهد، نفع یا ضرر عقلانی و نیز حلال و حرام خداوند که منطبق با عقل و فطرت آدمی است، تغییر نمی‌یابد. و در نتیجه ملاک «حکم» همان حلال و حرام خداوند و خیر و شر عقلانی است نه کثرت یا قلت طرفداران یا مخالفان. این یک قاعده‌ی کلی است.

اما راجع به «ماهواره» یا هر ابزار و تکنولوژی دیگری و قوانین چگونگی استفاده از آنها نیز باید به چند نکته دقت شود: اول آن که معمولاً در ذات هیچ تکنولوژی یا ابزاری حرمتی قرار ندارد، مگر آن که صرفاً برای حرام ساخته شده باشد و هیچ استفاده‌ی حلالی از آن معمول نباشد (مثل ورق). پس عمده‌ی جنبه‌ی حرمت استفاده از اشیای متفاوت، به چرایی، نحوه و نتیجه‌ی استفاده از آن برمی‌گردد. پس اصل بر این است که در ذات استفاده از ماهواره نیز هیچ اشکالی نیست، بلکه حرمت به استفاده‌ی سوء و مضر از آن برمی‌گردد. چنانچه امروزه بسیاری با استفاده از دیش و ریسور فقط از شبکه‌های ایرانی استفاده می‌کنند و حرمتی هم ندارد.

اما در خصوص قانون، مسئله لحاظ‌های دیگری هم دارد که از منشاء شرایط و تأثیرات مترتبه نشأت می‌گیرد. به عنوان مثال: ساخت، خرید، فروش و استفاده از اسلحه در شرع مقدس اسلام جایز است و هیچ حرمتی بر آن مترتب نمی‌باشد، اما از آن جهت که در جامعه‌ی امروزی، از یک سو برخورداری از اسلحه برای همگان ضرورتی ندارد و از سوی دیگر می‌تواند امنیت عمومی را (مثل آمریکا) با مخاطره روبرو کند، قانون حکومتی (در نظام اسلامی) اقدام به ساخت یا برخورداری از آنها را ممنوع اعلام می‌کند و مادامی که شرایط تغییر نیافته و ممنوعیت باقی است، ارتکاب به آن حرام است. چنانچه در هر امری (حتی رد شدن از چراغ قرمز راهنمایی) نیز چنین است. پس خلاف قانون در حکومت اسلامی، حرام است.

حرمت استفاده از ماهواره نیز در همین حد است. یعنی در اصل ماهواره حرمتی نیست. اما این وسیله (در مصرف عمومی و نه تخصصی)، بیش از آن که عامل اطلاع‌رسانی باشد، عامل ترویج فساد و فحشا است و هیچ امکانی برای کنترل شخصی یا حکومتی استفاده از آن وجود ندارد. تمامی حملات تبلیغاتی، سایبری، ضدفرهنگی ... شیوع فساد و فحشا و تغییر فرهنگ نیز از همین طریق است، لذا از سویی عقل ممنوعیت استفاده از آن را حکم می‌کند و از سویی دیگر قانون. و ممنوعیت قانونی [مادامی که برقرار باشد]، ممنوعیت شرعی است.

معنای ممنوعیت عقلی این است که حتی اگر قانون منع خود را بردارد - و چه بسا با نظر به ضرورت‌ها به این کار مبادرت نماید - عقل سالم نحوه‌ی استفاده از آن را تحت کنترل در می‌آورد و برای استفاده‌ی عموم (مثل همه‌ی اعضای خانواده) ممنوعیت‌هایی قایل می‌شود.

در خاتمه لازم به ذکر است که اگر به دنبال حکم می‌گردیم، یعنی یک مسلمان معتقد هستیم، در این گونه امور (احکام) نباید به اجتهاد شخصی عمل نماییم، چرا که در حد اجتهاد نیستیم و باید به مرجع تقلید خود رجوع کنیم. و فعلاً همه‌ی مراجع استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای را خلاف شرع و به ضرر فرد و جامعه اعلام کرده‌اند. و جالب است بدانید که حتی کشورهایی چون چین که اصلاً دین هم ندارند، در پی راه‌کارهایی برای ممنوعیت استفاده‌ی کامل از ماهواره هستند، چرا که آثار سوء آن در سقوط فرهنگ‌ها و غرب‌زدگی را که منجر به استثمار و استعمار خواهد شد را با چشم دیده و تجربه می‌کنند. و یا مسئولین فرهنگی و اجتماعی در کشور آلمان، مکرر به خانواده برای ممانعت از دیدن هر برنامه‌ای، به ویژه برنامه‌های آمریکایی و حتی کودکان، هشدار می‌دهند ... پس عقل سالم نیز حکم به مجوز استفاده‌ی آزاد از ماهواره را نمی‌دهد.

سوال ۲۲: تأثیر پذیری فلسفه ماسونی و حتی ماتریالیستی، پوزیتیویسم و داروینیسم که منکر متافیزیک هستند، از اندیشه‌های مصر باستان که شاخصه‌هایی چون جادوگری - رب النوع - شیطان‌پرستی و ... که همگی مستلزم باور متافیزیک می‌باشند، چگونه توجیه می‌گردد؟ (اصفهان) (۱۳ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه فلسفه‌های ماتریالیسمی (ماده‌گرا) سعی دارند به هر شکل ممکن چنین نمایش دهند که ماوراءالطبیعه (متافیزیک) را انکار می‌کنند، اما خود اذعان دارند که قابل انکار نمی‌باشد. چرا که دست کم با مباحثی چون: عقل، ذهن، خیال، منطق، مفاهیم و ... که هیچ کدام مادی نیستند مواجه می‌باشند.

بدیهی است هنگامی که وجود عناصر یا موجودات غیرطبیعی قابل انکار نباشد، وجود خداوند متعال که خالق عالم هستی می‌باشد، به طریق اولی قابل انکار نمی‌باشد، مضاف بر این که عقل، فطرت و علم کلی بر وجودش گواهی می‌دهند. لذا خداوند متعال در قرآن کریم مکرر متذکر شده است که حتی اگر از کفار بپرسید که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، خواهند گفت: الله:

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» (العنکبوت، ۶۱)

ترجمه: و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؟» می‌گویند: «الله!» پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند؟

البته ممکن است که این اقرار (به خاطر لجاجت) با زبان نباشد، اما عقل، فطرت و باطن آنها همین پاسخ را می‌دهد، چون هیچ راه دیگری متصور نبوده و گریزی از اقرار به این حقیقت وجود ندارد. «لا يمكن الفرار من حكومتك». لذا همگی توجیه می‌کنند که گرایش ما به هر چیزی به غیر از خدا، به خاطر واسطه‌تراشی است.

از این رو، امروزه مکاتب جدید سعی دارند اصلاً خود را وارد این مقوله نکنند و دیگر در زمینه‌ی اثبات یا نفی وجود حق تعالی حرفی نزنند. لذا در نظریه‌پردازی‌های جدید خود مثل مدرنیسم یا پست‌مدرنیسم یا مدرنیته‌ی سیال، [و البته با گویش‌های متفاوت]، مدعی می‌شوند: «کاری نداریم که آیا خدایی وجود دارد یا ندارد، مهم این است که قوانین را ما وضع می‌کنیم!» چنانچه بودریار در کتاب مشهور خود به نام «اغواگر» می‌نویسد: بازی دارای قواعد و قوانین است. قواعد هر چه می‌خواهد باشد. در هر حال چون ما در آن نقشی نداریم، کسل کننده است. مهم قوانین است که ما وضع می‌کنیم و چون می‌توانیم تغییر دهیم، جذاب است!». در واقع قواعد، همان اصول جهان‌بینی است که بالاجبار به توحید می‌انجامد و اذعان دارند که هیچ نقشی در آن ندارند. مجبور به پذیرش هستند و راه فراری نیست. ولی قوانین «ایدئولوژی»ها هستند که حضرات به میل خود وضع کرده و تغییر می‌دهند.

در این میان ایسم‌ها و فلسفه‌های متفاوت، فلسفه‌ی ماسونی نه تنها وجود ماوراءالطبیعه را انکار نمی‌کند، بلکه با صراحت تمام به «شیطان‌پرستی» خود اذعان دارد و معتقد است که به یک قدرت برتر «شیطان» وابسته است و فرامین خود را از آن اخذ می‌کند و از آن نیرو می‌گیرد و در راه تحقق اراده‌ها و امیال او در جهان گام برمی‌دارد.

قابل توجه آن که رأس هرم ماسونی و حتی بدنه‌ی آن که امروزه قدرت سیاسی و اقتصادی جهان را در دست دارند، بر باور، آداب و سنن شیطان‌پرستی خود به صورت جدی پای بند هستند و به رغم آن که ماده‌گرایی یا همان ماتریالیسم و لائیکسم را تبلیغ می‌کنند، سمبل‌های ماسونی «مانند: هرم و چشم شیطانی» را به عنوان سمبل «حکومت واحد جهانی» انتخاب کرده و حتی روی دلار نیز تبلیغ می‌کنند. لذا فریاد ماده‌گرایی آنها به بهانه‌ی علم یا هر بهانه‌ی دیگری، دروغ بزرگی است که فقط به افکار عمومی جهانیان القاء می‌کنند و خود بر چنین باوری نیستند!

سوال ۲۳: با توجه به این که نژاد خالص یهود باقی نمانده است و امروزه یهودیان از نژادهای متفاوت هستند و نیز ادعای صهیونیست‌ها مبنی بر عبرانی بودن نژاد پشتو در افغانستان و ... چگونه می‌توان مدعی شد که آنها نژادپرست هستند؟ (اصفهان) (۱۳ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت داشته باشید که مقوله‌ی «یهود» متفاوت از مقوله‌ی «صهیونیسم» می‌باشد و این سخن فقط به خاطر لحاظ‌های سیاسی و ... بیان نمی‌شود، بلکه مستند به تاریخ و پیدایش آن دو است.

قوم یهود، قوم بنی اسرائیل یعنی فرزندان اسرائیل فرزند یعقوب هستند، در حالی که تشکیلات صهیونیسم ساخته و پرداخته‌ی «فراماسون» می‌باشد که البته امروزه قدرت بیشتری یافته و موجب نگرانی ارباب هم شده‌اند.

ادعاهای صهیونیست‌ها که ناشی از همان روحیه‌ی نژادپرستی و در واقع شیطان‌پرستی می‌باشد، همه دروغ و بر اساس اهداف سیاسی است و منتصب و مستند نمودن آنها به «یهودیت» ترفندی برای تقدس بخشیدن به آنهاست. مانند ادعای تملک نیل تا فرات و یا اکنون که قصد ماندگاری در افغانستان را دارند، ادعای عبرانی بودن نژاد پشتو(!؟) بدیهی است که صهیونیست‌ها نه یهودی هستند و نه هیچ دین دیگری به جز شیطان‌پرستی ماسونی دارند. لذا صرف ادعاهای دروغ و کذب نمی‌توان حقایق را نادیده گرفت.

اگرچه نژاد بنی‌اسرائیل هنوز باقی است و سازمان یهودیت آن قدر دگم و متعصب است که حتی تازه وارد (گرویده) نمی‌پذیرد، اما ادعای برتریت نژاد یهود (بنی‌اسرائیل) و نیز حاکمیت صهیونیسم (منتصب به یهود) بر جهان و در نتیجه جنگ‌افروزی، اشغال سرزمین‌ها، نسل‌کشی‌ها ... و سایر جنایات سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و ... همه ادله‌ی محکم نژادپرستی می‌باشند و تبلیغات مبنی بر وجود چند یهودی سیاه‌پوست (که از قدیم نژادهای متفاوتی از یهودیان در فلسطین، حجاز، مصر و... وجود داشتند) و یا تاریخ‌سازی برای پشتوها به رسم تاریخ‌سازی آمریکایی‌ها برای خود با حذف موجودیت سرخ‌پوستان و یا پذیرش برخی چهره‌های معروف مثل (مادونا) برای تبلیغ یهودیت صهیونیستی، سبب نمی‌گردد که پوشش و دلیل موجهی برای نفی نژادپرستی آنها باشد.

سوال ۲۴: آیا جناب ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهما) کتابی هم دارند؟ اگر جواب منفی است ما از چه چیزی باید دفاع کنیم؟ (زاهدان) (۱۳ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر. آن جنابان هیچ کتابی مرقوم ننموده‌اند و در میان خلفای راشدین فقط حضرت علی (کرم الله وجهه) تألیفاتی در معارف اسلامی، ادبیات عرب، ریاضیات و جفر ... و نامه‌هایی با مضمون‌های متفاوت معرفتی، اخلاقی، سیاسی، نصایح و ... داشته‌اند. البته ضرورتی هم وجود ندارد که حتماً همگان دارای کتاب باشند.

اما وظیفه‌ی ما دفاع از اسلام ناب، و دفاع از حقیقت و عدالت در همه‌ی عرصه‌ها است. وظیفه‌ی ما شناخت معارف قرآن کریم به دور از تفسیر به رأی‌ها و خودمجوی‌ها و دفاع نظری و عملی از حکمت‌های متعالی و اوامر الهی است. وظیفه‌ی ما تعطیل نکردن عقل و توجه به سنت‌ها و دستورالعمل‌های صریح حضرت رسول اکرم (ص) در موارد متفاوت است. وظیفه‌ی ما تلاش برای وحدت مسلمین و مقابله با استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل و دفاع از مظلومیت مسلمانان جهان است. وظیفه‌ی ما دشمن شناسی، بصیرت و هوشیاری نسبت به ترفندها و راه‌های نفوذ بیگانگان به نام اسلام در میان مسلمین و انداختن آنان به جان یکدیگر و در نهایت سلطه‌ی خود بر آنان است.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۵: آیا در کتاب صحیح بخاری مطالب غیر عقلی وجود دارد؟ چون رفقای شیعه من می‌گویند دارد ولی نمی‌گویند چه چیزی نوشته است! (زاهدان) (۱۳ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از آن که بخواهیم مدعی شویم در صحیح بخاری یا سایر صحاح سته یا هر منبع علمی و دینی دیگری مطالب غیرعقلانی وجود دارد یا خیر؟ مطالب مهم‌تری است که باید به آن توجه نماییم. از جمله:

الف - حجت دانستن عقل: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که با قرآن و عقل انطباق نداشت، آن را به سینه‌ی دیوار بزنید». آری، عقل، پیامبر درونی و حجت است. همین که می‌خواهیم بدانیم آیا در کتابی مطلبی غیرعقلانی مطرح شده است، یا خیر؟ دلیلی است که عقل را حجتی معتبر قرار داده‌ایم.

ب - حال که عقل حجت است، باید بدانیم که «تعصب»، عقل را حبس و عقلانیت را تعطیل می‌کند. پس نباید اجازه دهیم که افراد به خاطر ناآگاهی‌ها، منافع و یا گرایش‌های خود، تعصب را جایگزین عقل ما نمایند. بدیهی است که انسان بی‌عقل و متعصب جاهل است و جاهل به بهشت وارد نمی‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَُولَٰئِكَ هُمُ الْآلِبَابِ» (الزمر، ۱۷ و ۱۸)

ترجمه: و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست، پس بندگان مرا بشارت ده! * همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها (عاقلان) خردمنداند.

ج - اکنون که کتاب خدا (وحی) و نیز پیامبر درونی (عقل) را ملاک تشخیص و تمیز حق از باطل قرار داده‌ایم، از خود سؤال می‌کنیم که آیا بزرگان و اهل علم و امثال: بخاری، مسلم، ترمذی، زمخشری، غزالی و...، اهل عصمت هستند که هیچ انتقاد یا ایرادی بر آنان وارد نباشد و هر چه گفته‌اند الا و لابد صحیح باشد؟! آیا در شأن و مقام آنان آیه یا حدیثی نازل شده است و مسلمانان را از تعقل، تفکر و تأمل در بیانات آنان منع کرده است؟! آیا هیچ یک از خود آنان مدعی شده‌اند که ما هر چه گفتیم درست است و هیچ کس نباید ایراد و انتقادی نسبت به بیانات و تقریرات ما داشته باشد؟! چه کسی گفته است که عقل و علم پس از آنان تعطیل است و هیچ کس جز آنان حق ندارد تفکر، تعقل و تحصیل علم نماید، کتابی تقریر کند، نقدی نماید، دلالی ارائه کند و...؟! آن جنابان که خود چنین ادعاهایی نداشته‌اند، پس این باورهای متعصبانه و غیرعقلانه از کجا به ذهن ما تلقین و تحمیل شده است؟! لذا هیچ اشکالی ندارد اگر از روی عقل و علم به مطلبی که در صحاح یا کتب دیگر نوشته شده است، انتقاد داشته باشیم و پاسخ صحیح و مستدل و یا پذیرش انتقاد را انتظار داشته باشیم؟

د - اما، چرا به دنبال مطلب غیرعقلانی در صحیح بخاری، صحیح مسلم یا دیگر صحاح بگردیم؟ آیا منطبق با وحی و عقل نیست که حقایق مندرج در آن را که وحدت آمیز نیز هست کتمان نکنیم؟ از آنان که معتقدند هر آنچه در صحاح سته آمده است درست و صحیح است و منکر آنها کافر و ملحد و مرتد و ... (و حتی به نظر برخی مهدور الدم) است، سؤال می‌کنیم که نظر شما راجع به احادیث ذیل که بخاری یا دیگران آنها را در صحاح و سایر تألیفات خود آورده‌اند، چیست؟

د/۱: حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «من قبل از شما می‌روم و من شاهد و گواه بر اعمال شما هستم و به خدا قسم من هم اکنون به حوض می‌نگرم و همانا ذخایر زمین (کلیدهای زمین) به من سپرده شده است و من به خدا قسم که بر شما نمی‌ترسم که پس از من مشرک شوید، ولی می‌ترسم بر سر دنیا رقابت کنید» (صحیح بخاری، ج ۴، ۱۰۰ و ۱۰۱)

۲/د: حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: «یا علی! نسبت تو به من، نسبت هارون به موسی است. جز این که پس از من پیامبری نباشد». (صحیح بخاری، ج ۲، ۳۰۵) - (صحیح مسلم، ج ۲، ۳۶۰) - (مستدرک حاکم، ج ۳، ۱۰۹)

۳/د: حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: «علی مولای هر مؤمنی پس از من است».

(صحیح ترمذی، ج ۵، ۲۹۶) - (مسند امام احمد، ج ۵، ۲۵) - (مستدرک حاکم، ج ۳، ۱۳۴)

۴/د: حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: «هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر کس خدا را دشنام دهد، خداوند او را با صورت به آتش جهنم خواهد انداخت».

(مناب خوارزمی، ص ۸۱) - (مسند امام احمد، ج ۶، ۲۳) - (مستدرک حاکم، ج ۳، ۱۲۱)

۵/د: بخاری در صحیح خود در «کتاب الوصایا» و مسلم نیز در صحیح خود «کتاب الوصیه» نقل کرده اند که در حضور عایشه ذکر شده که پیامبر، سفارش علی را کرده است و او را جانشین خود قرار داده است. (صحیح بخاری، ج ۲، ۶۸ - باب مرض النبی) - (صحیح مسلم، ج ۲، ۱۴)

۶/د: حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: «هر کس دوست دارد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت برین که پروردگرم آماده کرده ساکن شود، پس ولایت علی را پس از من بپذیرد و دوستدارانش را دوست بدارد و به اهل بیتم پس از من بپیوندد و از آنها پیروی کند، زیرا که آنان عترت منند، از خاک گل من آفریده شده اند و فهم و علم من به آنان تزریق شده است. پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت آنان را نادیده بگیرند و رحم مرا به جای وصل، قطع کنند. خداوند! آنان را از شفاعتم بهره مند مساز.»

(تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ۹۵) - (مناب خوارزمی، ۳۴) - (مستدرک حاکم، ج ۳، ۲۸)

۷/د: جناب عمر مکرر می گفت: «**لا ابقانی الله لمعضلة لست فیها یا ابا الحسن** - خدا مرا در مشکلی که حل کننده ی آن تو نباشی زنده نگه ندارد یا ابا الحسن». (مناب خوارزمی، ص ۴۵) - (تذکره ابن جوزی، ص ۴۴ و ۱۴۸)

۸/د: جناب عمر بیش از هفتاد مرتبه در زمان حکومتش گفته است: «**لولا علی لهلك عمر** - اگر علی نبود، عمر هلاک می شد».

(صحیح بخاری، ج ۸، ۲۰۵) - (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ۱۸) - (مناب خوارزمی، ص ۵۱) - (تفسیر فخر رازی، ج ۷، ص ۴۸۴) و ...

اینک از خود و عقل که حجت است می پرسیم: اگر نظر بزرگان ما، از خلفای راشدین گرفته تا علمای سلف چنین بوده است، پس چه کسانی و به چه اهدافی میان مسلمین تفرقه انداخته و آنان را از اوج عزت به خاک ذلت کشانده اند و اکنون نیز که دشمن واحد قصد جان و مال همه ی مسلمین را کرده است و با نسل کشی، زنان و کودکان و جوانان و سالخورده گانشان را تار و مار می کند، به جای وحدت، اختلاف را دامن می زنند؟! اینها کیستند و به کجا وابسته اند؟!

و با کلام وحی، سنت رسول اکرم^(ص) و عقل سلیم می پرسیم: آیا بهتر نیست در لابلای کتب، به جای نقاط افتراق، به دنبال نقاط اتحاد بگردیم؟ این به سود کیست؟!

ما از خدا، رسول خدا^(ص)، کتاب خدا، عقل و علما و دانشمندان سؤال می کنیم: مگر حضرت علی^(کرم الله وجهه) که از نظر شیعیان امام اول است، در باور و اعتقاد ما خلیفه ی چهارم نیست و اطاعتش چون سایر خلفا واجب نیست؟ پس چرا تا نام «علی» به میان می آید، برق از چشمان عده ای می پرد و تا سخنی از نهج البلاغه به میان می آید، رنگشان تغییر می یابد؟! چه اصراری دارند که در عین تظاهر به اهل سنت بودن، خلیفه ی چهارم را از دست مسلمانان اهل سنت در آورند؟! این به نفع کیست؟!

سوال ۲۶: اگر شهوت جنسی، مال و مقام دوستی، طمع، دروغ و ... بد و مذموم است، چرا خداوند استعداد و میل به آنها را در وجود ما قرار داد و سپس منع نموده است؟ (طالقان) (۲۱ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال «هستی» محض است. لذا هیچ گونه نقص، نیستی و شری به او راه ندارد. پس، خیر محض است و هیچ شری از او صادر نمی‌گردد. «سبحان الله - منزّه است خداوند». بر همین اساس نتیجه می‌گیریم که آنچه خداوند علیم، حکیم و کریم آفریده است - که از آن جمله قوا و استعدادها و کشش‌های نفسانی یا روحانی بشر می‌باشد - نه تنها خوب است، بلکه لازمه‌ی وجود، زندگی و رشد اوست.

اسلام عزیز به هیچ وجه مانند مسیحیت و یهودیت تحریف شده و رهبانیت تصنعی، نه تنها امیال نفسانی را مردود و محکوم ندانسته و امر به محبوس و تعطیل نمودن آنها نمی‌نماید، بلکه استفاده‌ی درست از آنها را از نشانه‌ی کمال آدمی برمی‌شمرد. به عنوان مثال:

در اسلام میل به جنس مخالف و شهوت جنسی نه تنها بد و مذموم نیست، بلکه از لوازم حیات دنیوی و لذات اخروی شمرده است. همین طور است میل به «غنا» اعم از مادی یا معنوی (مثل غنای در ثروت دنیوی یا علم و ایمان). اگر میل به «غنا» و توانگری نباشد، انسان هیچ تلاشی برای رفع نیازها و رشد خود انجام نمی‌دهند و مسلمانان با قبول فقر و بدبختی، ذلت را به جان می‌خرند! یا میل به تناسل و تداوم بقا که در همه‌ی حیوانات نیز وجود دارد، در انسان نیز با شدت بیشتری و متکی بر هدفمندی و عقل وجود دارد. لذا خداوند متعال می‌فرماید که من خود محبت به شهوات متفاوت مثل: زن، اولاد، طلا و ... را در انسان قرار دادم. چرا که همه‌ی این امیال از ملزومات حیات دنیوی و آزمایش‌های اوست:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و [اموال] از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند ولی) اینها متاع دنیا (ملزومات زندگی مادی) هستند، سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.

و در مورد ازدواج و روابط زناشویی فرمود که آن را برای آرامش جسم و جان شما قرار داده‌ام:

«وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الروم، ۲۱)

ترجمه: و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

اگر در انسان «طمع» نباشد، نه به دنبال کسب علم می‌رود و نه انگیزه‌ای برای رسیدن به هیچ کمال دیگری خواهد داشت. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) می‌فرماید: من طمع دارم که خداوند مرا ببخشد. چرا که «طمع» داشتن و آثار آن با «امید یا آرزو» داشتن و آثار آن متفاوت است:

«وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (الشعراء، ۸۲)

ترجمه: و [خدای من] کسی است که «طمع» دارم در روز جزا از همه‌ی خطاهای من درگذرد.

آیا «دروغ» به طور مطلق بد است؟ خیر. اگر خداوند در وجود انسان استعداد و امکان «دروغ گفتن» را قرار نمی‌داد، چگونه ممکن بود یک فرمانده که در جنگ اسیر شده است، در مقابل بازجویی‌ها از افشای اطلاعات خودداری نماید؟

اگر مطلق «حرص» بد و مذموم بود، کسی دغدغهی رفع مشکلات مادی و معنوی خود و دیگران را نداشت. خداوند در مورد آخرین فرستادگانش، ^(صلوات الله علیه و آله) حضرت محمد می‌فرماید برای شما پیامبری فرستادم (که از شدت ایمان، علم، لطف، کرم، نوع‌دوستی و ...) به ایمان آوردن شما «حرص» است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبه، ۱۲۸)

ترجمه: به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و اصرار (حرص) بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است!

پس، آنچه خداوند متعال خلق نموده و به فعل یا استعداد و قوه (امکان) در وجود ما قرار داده است، نه تنها بد و مذموم نیست، بلکه بسیار خوب است و بهره‌وری درست از آن نیز ممدوح و مستوجب پاداش می‌باشد. و خداوند متعال و حکیم هیچ گاه ما را از به فعلیت رساندن استعدادها و پاسخ‌گویی نیازها منع ننموده است، بلکه فقط استفاده‌ی نادرست، نا به هنگام و خارج از چارچوب منطبق با نظام هستی را تحریم نموده است. چنانچه به ازدواج و معاشرت و رابطه‌ی جنسی تأکید می‌نماید، اما «زنا» را حرام شمرده و از آن نهی می‌کند. یا کار و تلاش و کسب درآمد و تأمین راحتی و خوشی دنیوی خود و خانواده و حتی دیگران را از اقسام عبادت (البته اگر برای خدا باشد) محسوب می‌نماید، اما تعلق و وابستگی به مال را و جایگزینی محبت دنیا به محبت خداوند را مذموم و مستحق عقاب می‌داند. یا خوردن و نوشیدن را بد نمی‌داند، بلکه اسراف را موجب دوری از کمال برمی‌شمرد و لذا به مؤمنین دستور می‌دهد که از تمامی نعمت‌هایی که خداوند بر شما حلال نموده است، استفاده نموده و لذت ببرید. فقط تعدی «خروج از چارچوب و ظلم به خود و دیگران» ننمایید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (المائدة، ۸۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حدّ، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

سوال ۲۷: آیا ۱۲۴ هزار پیامبر همگی در منطقه‌ی خاورمیانه مبعوث شده‌اند؟ (تهران) (۳۱ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه پیامبران اولی‌العزم (صاحب کتاب و شریعت) همگی در این منطقه مبعوث شده‌اند و همیشه بیت‌المقدس و کعبه به عنوان قبله‌ی اهل کتاب تعیین شده است، اما نه تنها معلوم نیست که آیا رقم ۱۲۴ هزار نبی که در احادیث وارد شده است، بیان قطعی تعداد باشد یا استعاره‌ی عددی و چه بسا تعداد بسیار بیش از آن بوده باشد، بلکه به حکم عقل و تصریح کلام وحی در قرآن کریم، هیچ قومی بدون نبی یا جانشین او و هدایتگر نبوده است. چنانچه می‌فرماید:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس، ۴۷)

ترجمه: برای هر امتی، رسولی است هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، به عدالت در میان آنها داوری می‌شود و ستمی به آنها نخواهد شد!

بدیهی است که خالق کریم و حکیم، همه‌ی بندگان خود را هدایت می‌نماید و حجت را بر آنان تمام می‌کند، که اگر غیر از این باشد، مقوله‌هایی چون روز حساب و پاداش و عقاب معنا نخواهد داشت و آن گاه عده‌ای معترض خواهند شد که برای ما حجتی نیامد و اگر می‌آمد، ما نیز از او تبعیت می‌کردیم:

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ تَذِلَّ وَنَخْزَى» (طه، ۱۲۴)

ترجمه: اگر ما آنان را پیش از آن (که نبی و هدایت‌کننده‌ای ارسال شود) با عذابی هلاک می‌کردیم، (در قیامت) می‌گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!»

دقت فرمایید که از تعداد ۱۲۴ هزار نبی یا بیشتر، فقط نام ۲۵ نفر از آنان در قرآن کریم ذکر شده است. لذا چنانچه بیان گردید: نه تنها هیچ دلیلی وجود ندارد که برای سایر اقوام نبی و هدایت‌کننده‌ای ارسال نشده است، بلکه عقل و نقل تصریح به برخورداری همه‌ی امم از آنها دارد.

سوال ۲۸: آیا اول زمین آفریده شده سپس آدم و حوا یا بر عکس؟ (تهران) (۲۱ تیر ۱۳۸۹)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

از صریح آیات قرآن کریم چنین برمی آید که حضرات آدم و حوا علیهماالسلام اولین مخلوقات حق تعالی نمی باشند و زمین نیز قبل از آنان خلق شده است. به آیات ذیل توجه فرمایید:

الف - خاک و آب قبل از خلقت ایشان خلق شده است، چون فرمود: آنان را از «گل» آفریدم:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (السجده، ۷)

ترجمه: او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران، ۵۹)

ترجمه: مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد.

ب - زمین نیز قبل از خلقت آنها وجود داشته است، چرا که خداوند قبل از خلقت آنها به ملائک فرمود: قصد دارم روی زمین خلیفه ای بگذارم:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (البقره، ۲۰)

ترجمه: (به خاطر بیای) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده ای] قرار خواهم داد...».

ج - حتی ملائک و جنیان نیز قبل از آدم و حوا خلق شده بودند، چرا که خداوند آنان را مخاطب قرار داد و سپس فرمود، پس از آن که خلقت آدم^(ع) انجام شد، همه به او سجده کنید و همه اطاعت کردند، به جز ابلیس (که از جنیان بود):

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۳۴)

ترجمه: و (باد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

پس طبق آیات قرآن کریم، خلقت ملائک، آسمانها، زمین، بهشت زمینی یا برزخی که آنها در آن اسکان یافتند، جنیان و از جمله ابلیس و ... همگی قبل از خلقت حضرات آدم و حوا علیهماالسلام بوده است.

سوال ۲۹: آیا سرنوشتی هر انسانی قبلاً از جانب خداوند تعیین و قطعی شده است و اگر چنین است آیا انسان می‌تواند آن را تغییر دهد؟ (تهران) (۲۳ تیر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه این شائبه در اذهان بسیاری از مردم جای گرفته است که سرنوشت انسان از قبل تعیین شده است و هیچ مغری برای تغییر آن وجود ندارد. ریشه‌ی این اندیشه‌ی خطا، بیشتر سیاسی است. در طول تاریخ مستکبرین و زورمداران که همیشه اموال مردم را غارت می‌کردند، سعی می‌نمودند چنین به دیگران القا کنند که هر چه ما می‌کنیم و هر چه بر سر شما می‌آید، خواست خداوند متعال است و چاره‌ای از آن نیست. چنانچه حتی یزید به حضرت زینب (علیها السلام) گفت: دیدی خدا چه بر سر برادرانت آورد؟!

متأسفانه این اندیشه‌ی غلط در میان برخی از فرق اسلامی نیز به عنوان یک عقیده‌ی توحیدی مطرح شده است. آنها می‌گویند: همه چیز و همه‌ی سرنوشت‌ها از طرف خداوند قطعی و محتوم شده است (جبریون). این اعتقاد غلط سبب گردید تا در مقابل، گروه دیگری نیز بر این باور شوند که هیچ چیز از طرف خدا قطعی و محتوم نیست و همه‌ی اختیارات به دست خود بشر سپرده شده است (اختیاریون). اما اعتقاد راسخ، عقلی و منطبق با قرآن و احادیث تشیع این است:

«لا جبر و لا تفویض، بل الامر بین امرین» - یعنی نه «جبر» کامل حکم فرماست و نه اختیار کامل، بلکه امری بین این دو است. یعنی در برخی از امور جبر حاکم است. به عنوان مثال: این شما نیستید که با اختیار خود انتخاب کنید در چه زمانی و در کدام نقطه‌ی جغرافیایی به دنیا بیایید و یا کی از دنیا رحلت کنید. اما در بسیاری از امور نیز «اختیار» داده شده است. مثل این که می‌توانید: مؤمن یا کفر شوید - سفر کنید - رعایت دستورات یا سرپیچی نموده و یا حتی خودکشی نمایید.

بدیهی است که اگر «جبر» مطلق حکم‌فرما بود، دیگر مباحثی چون: سؤال و جواب - عقاب و ثواب و بالتبع ارسال انبیاء و بیان چه باید کردها و چه نباید کردها (دین) و هدایت معنا و مفهومی نداشت. چرا که هر کس به حکم جبری که بر او حاکم شده و سرنوشتی که برایش محتوم شده بود عمل می‌نمود.

خداوند متعال در قرآن کریم، انسان را به تفکر، تعقل و تقوا و برگزیدن راست و صراط مستقیم دعوت می‌نماید و از انحراف و نافرمانی و جهالت بر حذر می‌دارد. پس معلوم است که اختیاری وجود دارد. و نیز می‌فرماید:

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...» (الرعد، ۱۱)

ترجمه: ... خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!...

و یا می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّ انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره‌ی محکمی چنگ زده است که گسیختنی برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

بدیهی است اگر اختیاری در کار نباشد و سرنوشت‌ها همه از پیش محتوم و مختوم باشد، هیچ قومی نمی‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و هیچ کس نمی‌تواند با اراده‌ی خود نسبت به طغیان و طغیانگر موضع رد و تکذیب بگیرد. پس خداوند متعال به انسان عقل، اراده و اختیار داده است تا سرنوشتش در دنیا و آخرت را خود تقریر نماید.

برای روشنتر شدن بسیاری از مفاهیم، یک داستان نقل می‌شود:

در زمان پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله)، شخصی از کفار به دوستان خود گفت: امروز می‌خواهم پیامبر را (به اصطلاح خودمان و العیاذ بالله) خیط یا استهزاء کنم! از او سؤال کردند: تا کنون کسی نتوانسته است، تو چگونه می‌خواهی این کار را بکنی؟! گفت: یک دانه خرما به دست می‌گیرم و از او سؤال می‌کنم که آیا این دانه‌ی خرما روزی من هست یا خیر؟ اگر گفت: بله. آن را زیر پا می‌اندازم و له می‌کنم و اگر گفت: نه. آن را می‌خورم.

این فرمول به نظر دیگران نیز صحیح و جالب آمد. نزد ایشان رسیدند و او عین سؤال را مطرح کرد. پیامبر اکرم (ص) در پاسخ فرمودند: اگر بخوری روزی توست و اگر نخوری نه!

این پاسخ ابعاد گوناگونی دارد و از آن جمله آن که مقدر نمودن بسیاری از مقدرات به دست خود شماست. و پاداش و عقاب نیز به همین سبب است.

اگر فرمود: نماز، محبت و احترام به والدین، صله‌ی ارحام، نماز شب و ... روزی را زیاد می‌کند و اگر فرمود: صدقه دفع بلا می‌کند و اگر فرمود: توبه و دعا همه چیز را تغییر می‌دهد، معلوم است که تعیین و تقریر بسیاری از فرازها و نشیب‌های سرنوشت، به دست خود انسان سپرده شده است.

www.x-shobhe.com

سوال ۳۰: مگر سپاه و ارتش هر دو در جنگ حضور نداشتند؟ پس چرا پس از خاتمه‌ی جنگ فقط از سپاه نام برده می‌شود، حتی تصاویر شهدای ارتش از دیوارها پاک شده است؟ نظر شما چیست؟ (اراک) (۲۵ تیر ۱۳۸۹) (تلخیص)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش از بیان نظر خود (سایت)، نظر جنابعالی را به نکته‌ی مهم‌تری جلب می‌کنیم: هر گاه متوجه شدید که در یک برهه‌ی زمانی معینی، یک دسته شبهات یا هجمه‌های تبلیغاتی بر علیه یک دستگاه یا جریان یا موضوع صورت می‌پذیرد، بدانید که حتماً و بدون شک هدف دیگری دنبال می‌شود که ربطی به سؤال و پاسخ آن ندارد. و جالب آن که همیشه در قالب سؤال یا شبهه، حکم هم داده می‌شود! مثلاً نمی‌پرسند: آیا با توجه به این شواهد، تبعیضی هست یا نه؟ بلکه می‌پرسند: چرا این تبعیض هست؟! که این خود نوعی القا است که از تاکتیک‌های «جنگ نرم» محسوب می‌گردد.

اخیراً به دنبال موضع‌گیری صریح اوپاما بر علیه سپاه پاسداران، شکست‌های اسرائیل در عملیات‌های متفاوت که عاملش را الگوپذیری حزب‌الله از سپاه پاسداران می‌دانند، شکست فاحش در توطئه و فتنه‌ی براندازی و ...، حملات ضدتبلیغی بر علیه سپاه نیز بسیار کثرت یافته است. اما از آن نظر که سپاه و بسیج همین مردم هستند و سپاه پاسداران محبوب مردم است و نمی‌توانند ضدتبلیغ مؤثری بر علیه آن به کار برند، سعی دارند مباحثی را مطرح کنند که اذهان عمومی در مقابل آنها احساس ظلم به خود کرده و دچار نوعی بغض و کینه نسبت به آنان شود! مثلاً می‌گویند: چرا بین کارمندان سپاه با سایر کارمندان تبعیض است؟! - پاسخ داده شد (۱) - چرا جانبازان و خانواده‌ی شهدا سهمیه دارند؟! - پاسخ داده شد (۲) - ... و چرا بین سپاه و ارتش تبعیض است و یا سؤال فوق؟! پس با خواندن شبهات متفاوت در سایت‌ها یا سایر رسانه‌ها و یا حتی مشاهده‌ی برخی از مصادیق خطا در سازمان‌ها و ارگان‌ها، نباید به جای انتقاد سالم و تلاش برای ساختن، اصلاح و پیشرفت، زمینه را برای مانور تبلیغاتی دشمن مساعد نماییم. باید بصیر بود.

اما راجع به نظر [ما] در خصوص حضور مشترک سپاه، ارتش و بسیج در جنگ، که همگان نیز شاهد آن بودند، به چند نکته باید توجه داشت:

الف - شاید یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های نظامی ما در طول جنگ هشت ساله، فتح و آزادی خرمشهر بود که همه‌ی جان بر کفان در آن نقش داشتند. اما حضرت امام^(ع) برای این که از ورود افکار جاهلی به فرهنگ جامعه ممانعت کنند و بعدها نیز بین سازمان‌ها، نهادها و افراد متفاوت این کشاکش رخ ندهد و هر کس مدعی نشود که کار «من یا ما» بود، فرمودند: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این یک حقیقت و واقعیت است که باید مستمر به آن اذعان داشت. وگرنه شکی نیست که نه ارتش، نه سپاه، نه بسیج، نه نیروی انتظامی و نه ترکیب آنها نمی‌توانستند با اتکا به تسلیحات، نیروها و تفکر و مدیریت محدود خود در آن زمان، این جنگ را با اخراج ارتش بعثی که از ناحیه‌ی تمامی قدرت‌ها حمایت‌های نظامی، تسلیحاتی، مالی، سیاسی، اطلاعاتی و ... می‌شد، به پایان رسانند.

ب - باید مفتخرانه و منصفانه اذعان نمود که هیچ کس به اندازه‌ی شخص حضرت امام خمینی^(ع) و سپس مقام معظم ولی‌فقیه در حفظ و تقویت و سازماندهی و تکامل ارتش [و همچنین سپاه پاسداران] نقش نداشت.

اگر به خاطر داشته باشید، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، منافقین با سوءاستفاده از ذهنیت مردم نسبت به ارتش و تشکیل کمیته و سپاه، شعار انحلال ارتش را دادند و این حضرت امام^(ع) بودند که با قاطعیت نسبت به این ترغیب آمریکایی و مزدورانه مقابله کردند و نپذیرفتند. و سپس این مقام معظم ولی‌فقیه بودند که از همان ابتدا کمر همت به سازماندهی و ساماندهی ارتشی نمودند که پس از نابسامانی در کوران انقلاب، هنوز شکل نگرفته، درگیر جنگی بزرگ شد. و الحمدلله امروز ارتشی افتخارآفرین داریم.

ج - سپاه و ارتش دو بازوی نظامی جمهوری اسلامی ایران هستند و ما نباید با احساسات و احیاناً ساده‌لوحی، اجازه دهیم که دشمنان در اذهان عمومی بین آنها فاصله بیاندازند. که این خود یکی از استراتژی‌های «جنگ نرم» است. پس ما باید هوشیار و بصیر باشیم. ما نباید به بهانه‌ی علاقه به سپاه

پاسداران نسبت به ارتش بغض پیدا کنیم و با یافتن و طرح چند مصداق از خطاهای واقع شده، ارتش را تخطئه کنیم. همین‌طور نباید به بهانه‌ی علاقه‌ی به ارتش و یافتن چند خطا، سپاه را تضعیف کنیم. این خواست دشمن است. زمانی بر علیه ارتش ضدتبلیغ می‌کردند و اکنون بر علیه سپاه. چرا که تضعیف هر کدام از آنها به نفع دشمن است.

ارتش و سپاه دو بازوی قدرتمند نظامی این کشور هستند و انسان عاقل بین دو دست خود تفاوت قائل نمی‌شود و به خاطر علاقه بیشتر به یکی، دست دیگری را قطع نمی‌کند و یا اجازه نمی‌دهد که دیگران قطع کنند.

د - اما راجع به تبلیغات باید اذعان داشت که ارتش به رغم برخورداری از بودجه و امکانات مشابه، از قدرت تبلیغاتی ضعیف‌تری برخوردار است. شاید علت این باشد که بافت سازمانی ارتش متفاوت است و نیز (به دلایل تشکیلاتی و امنیتی) نمی‌تواند مانند سپاه از امکانات بیرونی (کارگردانان، نویسندگان و ...) استفاده کند. اما در عین حال آوازه‌ی سرداران و بزرگان چون شهید صیاد شیرازی، فکوری، بابایی و ... فراموش نشدنی است.

ه - در خصوص محو نمودن تصاویر سرداران نامی و شهدای عزیز ارتشی از دیوارهای شهر نیز اگر دقت فرمایید: متأسفانه (به همت شهرداری‌ها) تصاویر همه‌ی آنها اعم از روحانی، ارتشی، سپاهی و ... از دیوارها پاک شده و (مانند تهران) تصاویر بزغاله‌های هخامنشی جایگزین می‌گردد و نام شهدا نیز از خیابان‌ها و کوچه‌ها برداشته می‌شود و واژه‌های دیگری جایگزین می‌گردد! که امید است شهرداران، مسئولین فرهنگی شهرداری‌ها، سازمان‌های فرهنگی و تبلیغاتی و ... به اهداف عمده‌ی یا سهوی و نیز نتایج خواسته یا ناخواسته‌ی این اقدام ناپسند، روح‌آزار و فرهنگ‌زدا، دقت بیشتری نمایند.